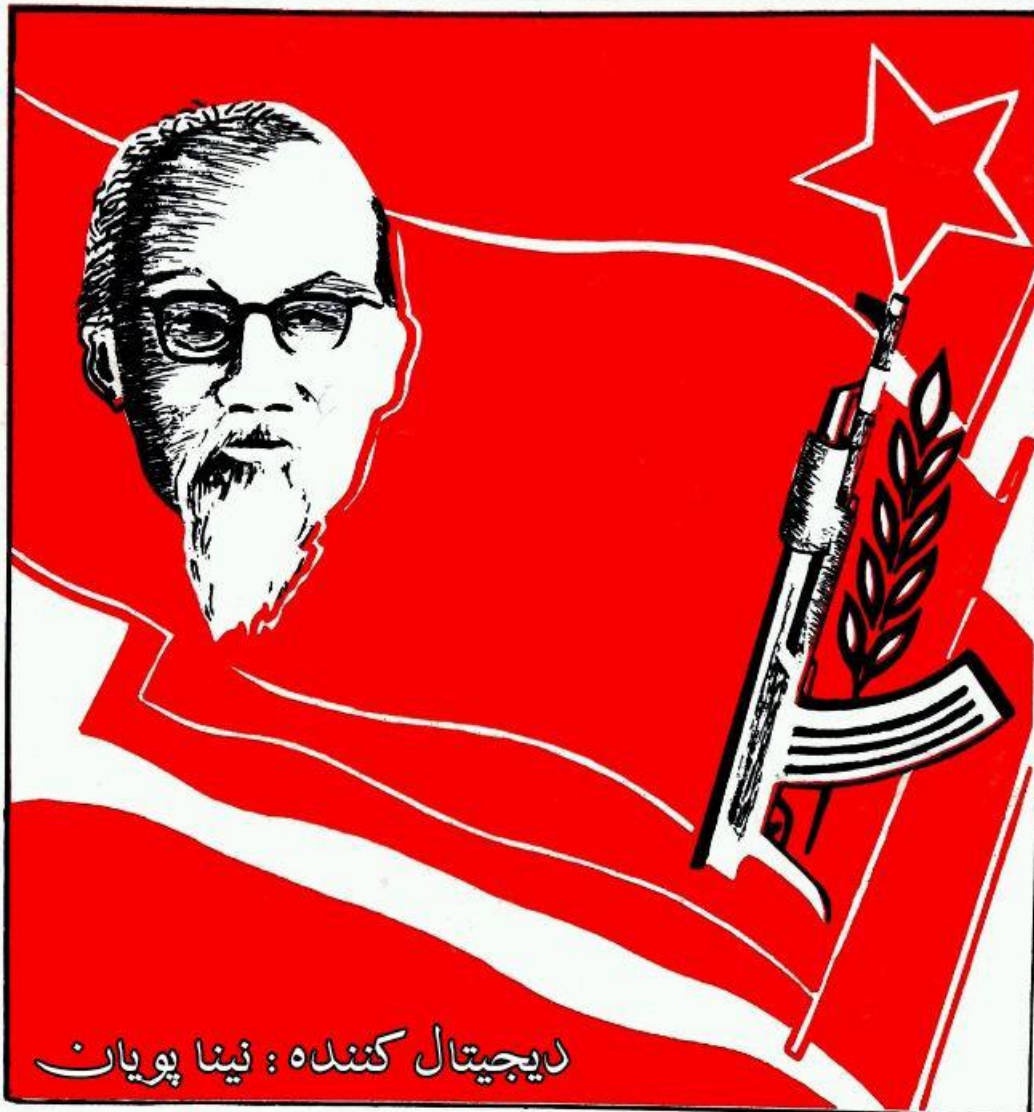


هوشي مين پدرايش خلق ویتنام



دیجیتال کننده: نینا پوریان

شماره ۵

از سلسله مقالات راه فلسطین

جی‌ای‌پ



نام کتاب : هوشی مین ، پدر ارتش خلق ویتنام

اثر : نگوین جیاپ

از سلسله مقالات راه فلسطین شماره ۵ (ویژه ویتنام)

نشر : راه فلسطین؛

تیراژ : ۵۰۰۰

هرداد ۶۰

همه حقوق برای (راه فلسطین) محفوظ

می خوانید !

۱- مقدمه

۲- هوشی مین پدر ارتش خلق ویتنام

جی‌آپ

۳- سرود جبهه آزادیبخش ملی ویتنام

۴- سرزمین نیاکان

آن دوک

*

هموطنان انقلابی .

اینک دفتر پنجم از سلسله مقالات راه فلسطین پیش روی شماست ، با این تفاوت که سخن از رزمی دیگر و رزم آورانی دیگر است . از نخستین روزیکه دست به تدوین این جزوات زدیم ، بخوبی میدانستیم که کاری نه چندان آسان در برابر ماست ، اما با توجه به نیازمیرم جنبش انقلابی به شناخت دستاوردهای سایر انقلابیهای جهان

رسالت خویش را بر کردن این خلا عظیم دانستیم و در این راه کوشیدیم هر چند که خود بهتر از هر کس میدانیم که نقائص کارمان چندان هم کم نیست ، اما بهر حال کاری بود که میبایست انجام میگرفت و امیدواریم که ابتدائی بودن و ناقص بودن به تعالی و کمال راه برد . مادر این رابطه انقلاب فلسطین را به مثابه پیشتاز انقلابات جهانی برگزیدیم و با توان ناچیزمان به معرفی قلب سرخ خاور میانه پرداختیم با این باور که نباید انقلاب فلسطین را مطلق کرد و یک جانبه با بی- تفاوتی از کنار سایر جنبشهای جهانی گذشت و یا اینکه آنچنان همبستگی بین المللی زحمت کشان را با پیرایهها و نظر گاههای انحرافی و کپیه برداریهای رایج آلوده ساخت که سر از گنداب سازشهای بی دلیل (که این روزها در هر کوی و برزن با افتخار جارش میزنند) در آورد ما معتقدیم که انترناسیونالیسم انقلابی تنها و تنها از کانال ناسیونالیسم انقلابی میگردد و منافع خلقهای جهان تنها محک و معیار واقعی

و چراغ راهنمای ما است نه هیچ مصلحت و ملاحظه دیگری.

از انقلاب فلسطین شروع کردیم و در این شماره به ویتنام میپردازیم آنگونه که ما میپنداریم عصرما عصر کبیر آگاهی خلقها است، و بنابراین جهان میدان رزم پرشکوه تودهها، و جنبش فلسطین حلقه‌ای از بی‌شمار حلقه‌های جهاد جهانی زحمت کشان، و نه تمامی آن گرچه امروز متعالی ترین آنهاست ولی نمیتوان انکار کرد که دیروز ویتنام بود و فلسطین امروز، ویتنام دیروز است و پرچم خونین خلقی کبیر در آنسوی آسیای شرقی به خلقی آواره، آگاه، استوار و مصمم در این سوی خاورمیانه سپرده شده است. بنابراین ما خواهیم کوشید برخی از دفترهای راه فلسطین را به سایر جنبش‌های رهائی بخش و بخصوص انقلاب ظفار (جبهه خلق برای آزادی عمان) اختصاص دهیم.

انقلاب ویتنام با دو نام پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد نام‌هایی که زحمت کشان هندوچین زیر بارش مداوم بمب‌های آمریکائی در پناهگاهها، در برنج زارها هنگام کار، در سنگرها هنگام رزم، در سرودها هنگام فریاد هزاران بار زیر لب و یا با صدائی رسا تکرار کرده‌اند - هوشی مین (عموهو) پدر خلق ویتنام و جیاب سازمانده کبیر ارتش خلق، و اکنون می‌خواهیم عمو هورا از زبان جیاب بشناسیم با این باور که شناساندن انقلاب و انقلابیون تنها در صلاحیت خود آنهاست، آن صخره‌های استواری که در فراز و نشیبها، شکست و پیروزی‌های رزمی انقلابی و سرخ و در میدان جهادی مستمر به شناختی آنگونه که باید دست یافته‌اند.

و در این رابطه چه کسی بهتر از جیاب میتواند هوشی مین را بشناساند جیابی که خود تاریخچه و زبان گویای تمامی خلق ویتنام است او با هر پیروزی خلق زنده می‌شد و در هر سنگر بر زبانها جاری و با هر شکست ارتش کارگران و دهقانان ارتش ویتکنگ را برای پیروزی بعدی آماده میکرد، او درس انقلاب را در برنج‌زارهای چه هواواز دست‌های پینه‌بسته کارگران و پاهای پراز زخم دهقانان آموخته و دین بین فوها را آفریده و راستی که اگر هوشی مین سازمانده و تئورسین انقلاب بود جیاب فرمانده و سکان دار آن.

امروز نیز خلق قهرمان ویتنام پس از بیش از نیم قرن مقاومت انقلابی و مبارزه
تحت رهبری جی‌آپ و همسنگران‌ش به پیش‌می‌رود.
با این امید که از جوانهای که خلق ویتنام کاشت و از خون خلق‌های ایران و
فلسطین آبیاری شد بهار فردای جهان گل کند.

هر چه فروزان‌تر باد شعله نبرد یگانه خلق‌های جهان

حسن طباطبائی

پرزیدنت هوشی مین

پدر ارتش خلق ویتنام

جنگ دوم جهانی آغاز شده بود، جنبش انقلابی در ویتنام بیگذشت سرکوب میشد. کلیه سازمانهای علنی و نیمه علنی حزب مخفی شدند. در سال ۱۹۳۸ در دوران جبهه‌ی دموکراتیک هندوچین جنبش توده‌ای بی‌سابقه‌ای در ویتنام پدیدار شد. % در حالیکه حکومت دالادیه در فرانسه زیر سلطه و نفوذ فاشیستها قرار گرفت و خود عاقبت خصلت فاشیستی گرفت. در هندو چین فاشیستهای ژاپنی منتظر موقعیت مناسبی بودند تا این سرزمین را تسخیر کنند. در سال ۱۹۴۰ به لانگ سون حمله بردند. استعمارگران فرانسوی از یکسو در برابر فاشیستهای ژاپنی بطور فلاکت آمیز به زانو در آمدند و از سوی دیگر کوشیدند با جنبش توده‌ای به خشونت آمیزترین وجهی تصفیه حساب کنند. دستگیری و ترور افزایش گرفت. این بود موقعیتی که حزب میبایست در آن به کار مخفی بپردازد.

طبق تصمیم حزب، فام وان دون و من می بایست از مرز عبور کرده عازم چین شویم. در آن موقع در شرایط دشواری بسر میبردیم، فام وان دون بیمار بود و من در یک آموزشگاه خصوصی درس میدادم. هر حرکت من بوسیله‌ی افراد پلیس مخفی، مثل سابق که بطور علنی بعنوان روزنامه نگار در هانوی برای حزب کار میکردم، دقیقاً کنترل میشد. با وجود این دشواری‌ها، با مخفی کاری مطلق تدارکات لازم را برای مسافرت خود فراهم کردیم. قبل از عزیمت یکبار دیگر هوانگ وان تو را ملاقات کردم

دیدار ما در گورستانی که در مجاورت هانوی قرار داشت صورت گرفت. در پناه هوای گرم و میش سحر گاهان وارد گورستان شدم، مردی که پوشاک سیاه رنگ بلندی برتن داشت به سوی من آمد این شخص وان تو بود که در انتظار من بوده "وان تو" گفت. "ما باید تدارکات لازم را برای آغاز جنگ پارتیزانی فراهم کنیم. فاشیستهای ژاپنی دست اندرکارند که هندوچین را اشغال کنند. از اینرو در هر صورت امکان آن وجود دارد که نیروهای متفقین وارد این سرزمین شوند. جنبش انقلابی ما به نیروهای مسلح نیازمندست. ما باید چنان همه جانبه آماده شویم که بتوانیم در سر موقع جنگ پارتیزانی را شروع کنیم. قبل از اینکه از هم جدا شویم " و ان تو" گفت: هنگامی که به خارج عزیمت کردی ممکن است نگوین آی کوک را ملاقات کنی. کوشش کن اطلاعاتی در باره فعالیت اتحادیهی خلقهای سرکوب شوندهی آسیای خاوری بدست آوری.

در آن هفته روز جمعه در آموزشگاه درس دادم تا روزهای شنبه و یکشنبه فارغ باشم و همینکه روز دوشنبه از غیبت من اطلاع یابند مسافت طولانی از هانوی دور شده ام. روز سوم مه ۱۹۴۰ ساعت پنج بعد از ظهر پس از پایان کلاس درس مستقیماً به سوی دریا عازم شدم. گوئی یا فقط عازم گردش هستم و یا اینکه بدنبال یک کار عادی روان شده ام. قایقی که آهسته به سوی من می آمد فراخواندم. این قایق بوسیلهی یکی از رفقای ما هدایت می شد، او با قرار قبلی مرا به خارج شهر رسانید روز بعد فام. وان. دون و من با قطار راه آهن از ایستگاه "انتهای پل" عازم لائوکای شدیم. بین راه هنگامی که قطار کنترل میشد ناگزیر شدیم دوباره خود را مخفی کنیم. درست بحبوحهی فصل باران بود، رودخانهها طغیان کرده بودند، در لائوکای از رودخانهی نام تی با یک قایق چوبی عبور کردیم و بدین ترتیب وارد خاک چین شدیم. از آنجا سوار قطاری شدیم که عازم کون مین بود. این بخش از سفر ما دشوارتر از آن طرف مرز بود. همینکه مامورین راه آهن و یا مامورین پلیس وارد قطار میشدند تا مسافری را کنترل کنند خود را مخفی میکردیم. سرانجام به کون مین رسیدیم. در کون مین موفق شدیم با فون چین کین و وان که در آنجا به کار انقلابی اشتغال داشتند تماس بگیریم. به

ما گفتند که قبل از اتخاذ هر تصمیمی باید منتظر "واونگ" بمانیم. در آن موقع رفقای ما در کون مین با تشکیلات محلی حزب کمونیست چین مخفیانه رابطه برقرار کرده بودند با کمک رفقای چینی محل اقامت و مسکن به ما داده شد. آنها کتابها و نشریات گوناگون در اختیار ما قرار دادند و توانستیم مراکز ارتباطی و غیره تشکیل دهیم. البته ما ناگزیر بودیم که مخفیانه فعالیت کنیم تا از مراقبتهای هشیارانهی دارو دستهی کومیندان در امان بمانیم زیرا در غیر اینصورت نابود میشدیم. زندگی در محل اقامت ما بشیاء دشوار بود. میبایست خرید کنیم. آشپزی کنیم همینکه نوبت آشپزی به من رسید چنان نامطبوع پختم که از آن پس وظیفه شستشوی ظروف به من واگذار شد در حالیکه منتظر فرارسیدن "واونگ" بودیم با شتاب تمام به آموختن زبان چینی پرداختیم. در مورد اینکه "واونگ" کیست پیش خود سؤال میکردم و تصوراتی در ذهنم بوجود میآمد، هنگامی که به یاد سخنان "تو" میافتم که در هانوی به من گفت امکان دارد نگوین آی کوک را ملاقات کنم این تصور بخاطر میآمد که شاید نگوین آی کوک همین شخصیت است که در انتظارش بسر میبریم، در آن موقع نگوین آی کوک در نزد جوانانی که هم سن و سال من بودند شخصیت ایده آلی محسوب میشد و تمام فکر و خیال ما را به خود مشغول داشته بود. ما غالباً در فکر او بودیم.

در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷، هنگامی که جنبش دانشجویی در هونگ تحت تاثیرات نیرومند انقلاب روسیه و چین شکوفان گردید، غالباً در هونگ به دیدار فان بوی چو میرفتم که از هانوی به این شهر تبعید و مجبور شده بود در اینجا بسر برد. او اغلب در بارهی اوضاع و وقایع جهان با ما سخن میگفت. بر دیوار اطاقش عکسهای سون یاتسن، لنین و تصویری از بودا آویخته شده بود، او میهن پرست بزرگی بود و ماجوانانی بودیم که با ولع تمام جوای حقیقت بودیم. ولی آنچه که بیش از همه ما را تهییج میکرد داستانهای بود که در حوزههای دانشجویی در بارهی

نگوین آی کوک انقلابی بر سر زبانها بود. یكروز یكنفر از گروه ما كتابی از جایی بدست آورده بود به نام "محاكمه‌ی استعمارفرانسه" كه مؤلفش نگوین آی كوگ بود. این كتاب بین افراد گروه ما دست به دست میشد. در پشت جلد كتاب حروف عربی نیز چاپ شده بود. بعدها داستانهای جالبی در باره‌ی نگوین آی كوگ شنیدیم برخی از دوستان و رفقایم با اشتیاق عظیمی این داستانها را نقل میکردند. گوئی خودشان شخصا مشاهده کرده‌اند كه چگونه نگوین آی كوگ در پاریس نشریه‌ی "لو پاریا" را منتشر می‌كرد یا اینکه با او در جهان مسافرت کرده‌اند و در چند كشور خارجی زندگی پر ماجرائی داشته‌اند یكروز نگوین وان با افتخار تمام يك عكس كهنه از میهن پرست ما به ما نشان داد كه نگوین آی كوگ را در جوانی نشان میداد. در این عكس نیمرخ يك انقلابی مشاهده میشد كه هرگز از خاطره‌ی مامو نمی‌شد.

در سال ۱۹۲۷ پس از تظاهرات دانشجویان هوئه در دبستانها نیز جنبشی پدید آمد. من از آموزشگاه اخراج شده و ناگزیر به دهكده‌ای كه متولد شده بودم بازگشتم. در آن دوران جنبش خروج از آموزشگاه اوج گرفت. جنبش دانشجویی در هوئه با سازمانهای انقلابی در خارج كشور رابطه برقرار ساخت. بسیاری، از جمله خودم مصمم شده بودیم كه به خارجه عزیمت كنیم ولی دشواریهایی كه بر سر راه ما پدید آمد مانع خروج ما از كشور شد. با این وجود امید خود را از دست ندادیم و در انتظار فرارسیدن موقعیت مناسبی بودیم. یكروز نگوین چی دیو كه یکی از دوستان قدیمی من در هوئه بود به دهكده آمد. او در مورد اوضاع سیاسی با من به گفتگو پرداخت و خبرهای تازه را به من اطلاع داد. سرانجام عضو حزب تان ویت شدم. هدف حزب ابتدا اجرای انقلاب ملی و سپس انقلاب جهانی بود. نگوین دیو چند جزوه در باره‌ی كمونیسم كه به زبان فرانسوی نوشته شده بود به من داد. این جزوه‌ها در بروكسل بوسیله‌ی اتحادیه‌ی خلقهای سرکوب شونده انتشار یافته بودند هم چنین مطالبی در باره‌ی جلسه‌ی كانتون و نیز متن سخنرانی كه بوسیله‌ی نگوین آی كوگ ایراد شده بود. بخاطر دارم كه در گوشه‌ی دنجی روی درخت نشسته بودم و به مطالعه‌ی این جزوات مشغول بودم. هر چه بیشتر این مطالب را میخواندم افكار انتر ناسیونالیستی

برایم بهتر قابل فهم میشد. روز به روز مسائلی که برایم مطرح بود روشن تر میشدند هر صفحه‌ی این کتابها دارای نیروی عظیم الهامبخشی بودند و پیوسته بیشتر مرا بسوی خود می کشیدند چندی بعد بسوی هوئه بازگشتم ولی نه بخاطر اینکه دو باره به تحصیل ادامه دهم بلکه بخاطر اینکه به عنوان عضو حزب تانویت به فعالیتهای مخفی و علنی بپردازم. در هوئدفان "وان لوان" که تازه از کامتون فرا رسیده بود داستانهای متعددی در باره‌ی نگوین آی کوک برای ما نقل کرد که بر سر زبانها افتادند.

اما تنها در روزهای اولیه‌ی زندگی انقلابی ام نبود که نام هوچی مین به گوشم رسید بلکه بعدها در دوران جنبش دموکراتیک در هوئه هنگامی که برای ارگان رسمی وعلنی حزب که به زبان فرانسوی منتشر میگردد (صدای ما) مقاله مینو شتم هیئت تحریریه‌ی این نشریه غالباً از خارج کشور مقالاتی به عنوان کمک به نشریه‌ی حزب دریافت میکرد که با نام مستعار (پ . ث . لین) به امضا رسیده بودند. ما این مقالات را که با ماشین تحریر نوشته شده بودند میخواندیم و در آنها دقیق میشدیم زیرا میدانستیم که مقالات را رفیق نگوین آی کوک نوشته است. در این مقالات عمو هوچی مین نظریاتش را در باره‌ی جبهه‌ی دموکراتیک که میبایست بر پایه‌ی وسیعتری استوار شود ابراز داشته بود. گاهی نیز نظراتش را در باره‌ی اوضاع بین‌المللی و در باره‌ی تجربیاتی که بوسیله‌ی انقلاب چین بدست آمده بود توضیح میداد، هر یک از مقالاتش با جمله‌ای چنان آغاز میشد که توجه خواننده را به خود جلب میکرد مثلاً اگر من یک فرد انقلابی ویتنامی باشم .

تمام این وقایع و تمام این نظرات مانند کلیدی وظایفی که در آن هنگام انجام میدادم هنوز هم واضح و روشن در خاطره‌ام باقی مانده‌اند. در آن هنگام آرزو و احساس میکردم شخصی که و او نگ نام دارد و باید ملاقاتش کنیم بی تردید همان نگوین آی کوک خواهد بود. وهنگامیکه گفته‌های "وان تو" را بهنگام عزیمت از ویتنام بخاطر می‌آوردم این احساس در من قوی تر میشد. تمام اینها مرا شتاب زده کرده بودند و منتظر دیدار او دقیقه شماری میکردم.

تقریباً ماه ژوئن بود، اواسطناستان. در کون مین یکروز فونکچی کین از من

در خواست نمود که او را تا دریاچه‌ی "سوی هو" بدرقه اش کنم. و واوونگ در آنجا منتظر ما بود. در ساحل دریاچه آهسته به قدم زدن پرداختیم و با مردی باریک اندام که در سنین متوسط بود و لباسی به سبک اروپائیان بر تن داشت و شاپوئی خاکستری رنگ سرش گذاشته بود روبروشدیم کیم این شخص را به عنوان رفیق و واوونگ به من معرفی نمود. به سرعت او را شناختم. او نگوین آی کوک بود. در مقایسه با عکسی که از او دیده بودم فعالتر و سرزنده تر بنظر میآید. و در مقایسه با ظاهر بیست سال پیش همانطور باریک اندام مینمود و تنها اختلافی که دیده میشد این بود که بیست سال قبل جوان بود و ریش نداشت درست بخاطر دارم که در اولین برخورد برخلاف انتظارم چیز خارق العاده‌ای در او جلب توجه مرا نکرد. آنچه که جلب توجه مرا نمود بی‌پیرایگی و سادگی و سرزندگی اش بود که بعدها نیز در جریان همکاری با او پیش از پیش بر من تاثیر نهاد. در همان اولین دیدار چنان آشنا بنظرم رسید که گوئی دوستان قدیمی هستیم. با خود فکر کردم مردی مانند او که آنقدر مهم بود چه رفتار ساده و بی‌پیرایه‌ای دارد بطوریکه چیز ویژه‌ای که خارق العاده باشد در او دیده نمیشود. با این همه آنچه جلب توجه میکرد این بود که کلمات زیادی که در سخن گفتن بکار میبرد. ویژه‌ی لهجه‌ی اهالی ویتنام مرکزی بود. من بهیچوجه انتظار نداشتم که او هنوز هم پس از گذشت بیش از ۲۰ سال لهجه‌ی ولایت خود را با تمام گویشهای مخصوص به خود از یاد نبرده باشد و بکار برد و واوونگ و کیم و من در حالیکه در ساحل دریا چه مانند بسیاری گردش میکردیم مشغول بودیم او از جریان مسافرت ما جويا شد و از مشکلات و دشواری‌هایی که با آنها دست به گریبان شده بودیم پرسید. سپس در مورد جبهه‌ی دموکراتیک و جنبش داخل کشور در سالیان اخیر سئوالاتی نمود در مورد کار انقلابی گفت "چه خوب شد که شما به چین آمده‌اید در اینجا به وجود شما بسیار نیازمندیم."

من نیز فراموش نکردم طبق ماموریتی که وان تو به من داده بود درباره‌ی اتحادیه‌ی خلقهای سرکوب شونده از او سئوالاتی کنم او گفت "در واقع این مسئله بسیار مهمی است ولی شرایط برای چنین اتحادیه‌ای هنوز آماده نشده" سپس از هم جدا شدیم. از آن پس چندین

باراورا با فونگ چی گین و فام وان دون ملاقات کردم . اغلب در باره‌ی اوضاع بین‌المللی سخن میگفت . اوضاع را در کشور چین و مبارزه‌ی مقاومت جویانه را علیه ژاپنی‌ها دقیقا تجزیه تحلیل میکرد . او مخصوصا روی موضعگیری مزورانه‌ی کومیندان تکیه میکرد که ظاهرا با حزب کمونیست چین در مبارزه علیه ژاپنی‌ها همکاری میکرد ولی در واقع نظر و هدفش این بود که حزب کمونیست چین را منهدم کند و وظیفه بزرگ حزب کمونیست چین آن بود که کلیه نیروهای ضد امپریالیستی ملت را باهم متحد سازد . کومیندان نیز باید با آنان متحد میشد . میبایست تلاش ورزید نیروهای نسبتا مترقی را در صفوف خود جمع آوری کرده و برای مبارزه‌ی مشترک علیه ژاپنی‌ها با خود همراه سازد . ولی این وحدت میبایست پایه پای مبارزه علیه تصورات و نظرات نادرست انجام گیرد . مخصوصا مبارزه علیه گرایشهای ارتجاعی که در بین آنان وجود داشت و مبارزه علیه گروههای "طرفدار ژاپن" که تمایل به سازشکاری و ختم مبارزه علیه ژاپن داشتند .

در مورد کار ما گفت : شما به ینان خواهید رفت . در آنجا در کلاسهای سیاسی حزب علوم را فرا خواهید گرفت کوشش کنید تکنیک نظامی را نیز فرا گیرید . در ملاقاتهای بعدی تا هنگام عزیمت بسوی ینان عمو هو پیوسته از ما در خواست می نمود که تکنیک نظامی را فرا گیریم .

بدین ترتیب سه نفر از ما - فان وان دون ، کائودون لان و من - کومین راترک گفتیم و عازم کوای کانگ شدیم . سفر ما سه روز به طول انجامید . در کوای کانگ در مقر خدمت هشتمین ارتش صحرائی توقف کردیم . در آنجا موقعیتی برایم پدید آمد که اولین بار روزنامه‌ی "رهائی" را بخوانم و اندکی در باره اوضاع اطلاع یابم . علاوه بر اینها چیز دیگری نیز توجه ما را بخود جلب کرد : رابطه‌ی صمیمانه و برادرانه بین انقلاب چین و ویتنام ، طرفداری گرم و بی شائبه‌ی حزب کمونیست چین از عملیات ما . اینها همه موجب رضایت و مسرت خاطر ما شد رفقای چینی ، اعضاء حزب برادر ما بودند و نسبت به ما محبتهای زیادی کردند . همچنین احترام و علاقه‌ی زیادی که رفقای چینی نسبت به عمو هو ابراز میداشتند ما را خوشحال کرد . بی تردید عمو هو چندین بار در کوای کانت بسر برده بود زیرا در آنجا همه از مدیر قرارگاه

تا آشپزها عمو هو را که " هوکوان " نامیده میشد بخوبی میشناختند. هر یک به شیوه‌ای در باره‌ی عمو هو سخن میگفت ولی همه دوستش داشتند. بسیاری مایل بودند که بار دیگر هوکوان (هوچی مین) بیشتر به قرارگاه آنان بیاید تا در آنجا کار کرده و به آنان زبان روسی و انگلیسی را بیاموزد.

چون تامین خوراکی در این منطقه که دور دست و درون کشور قرار داشت تقریباً بخرنج بود و وضع مالی حزب نیز رضایتبخش نبود مجبور بودیم که خودمان سبزیکاری کنیم گوشت بسیار نادر بود. مسئله‌ی حمل و نقل مشکل اساسی و عمده‌ی ما محسوب میشد میبایست تقریباً مدتی طولانی در انتظار اتوبوس بمانیم

هنگامی که خواستیم بسوی ینان عزیمت کنیم تلگرافی از " هو کوان " دریافت نمودیم که به ما اطلاع داده بود منتظرش بمانیم. در آن موقع پاریس تازه سقوط کرده بود. فاشیستهای آلمانی فرانسه را اشغال کرده بودند و ما تصور کردیم که شاید بدین مناسبت تصمیم جدیدی گرفته شده است. چند روز بعد، لون چی کین و ووان وارد گوای گانگ شدند، آنها به ما اطلاع دادند که با توجه به اوضاع جدید بدستور عمو هو به اینجا آمده‌اند تا با ما بسوی گوای لین عزیمت کرده و از آنجا تلاش کنیم که به ویتنام باز گردیم. آنها اضافه کردند که بر اساس تسلیم شدن فرانسه دگرگونی اوضاع هندو چین فرا خواهد رسید. بنابراین بجای اینکه به ینان عازم شویم به گوای لین رفتیم.

در گوای لین با قرارگاه هشتمین ارتش صحرائی چین تماس گرفتیم. در اینجا نیز مانند گوای گانگ رفقای چینی سخت کوشیدند که به ما کمک کنند. آنان اغلب جلساتی ترتیب میدادند که خبرنگاران در آنجا شرکت داشتند و ما میتوانستیم از اوضاع ویتنام و جنبش انقلابی ویتنام اطلاعاتی بدست آوریم. به عنوان انقلابیون ویتنامی با ژنرال لیسین چن که فرمانده ارتش چیانگ کایچک در بخش جنوب غربی بود تماس گرفتیم. در جریان گفتگو ژنرال لیسین چن به مسئله‌ی هجوم ارتش متفقین بر هندو چین اشاره کرد و از ما برای تنظیم برنامه‌هایی جهت اعزام قوای چینی به ویتنام درخواست کمک نمود. همینکه عمو هو به گوای لین آمد ما در خواست ژنرال را به

اطلاعاتش رسانیدیم. او گفت: باید تمام جوانب این مسئله کاملا روشن شود. فقط ارتش سرخ شوروی و ارتش سرخ چین برادران ما و متحد صمیمی ما محسوب میشوند به آنان خوشامد میگوئیم ولی قوای مسلح چیانگ کایچک گرچه تا حدود مشخصی علیه ژاپن موضعگیری میکند ولی ماهیتش عمیقا ارتجاعیست. تمام تلاشش اینست که کمونیستها را نابود و منهدم سازد. باید سعی کنیم که از جریان اطلاع یابیم زیرا در غیر اینصورت اوضاع برای ما بسیار خطرناک خواهد شد.

اگر در آن موقع طولانی تر در کوای لین باقی میماندیم بوسیله مقامات کومیندان کشف و نابود میشدیم. علاوه بر آن در همان موقع واقعهی کیان نان اتفاق افتاد: نیروهای مسلح چیانگ کایچک غافلگیرانه بر یکی از واحدهای ارتش نوین چهارم که در شهر کوای لین بسر میبردند حمله بردند. بلا فاصله تمام کتابها و مجلات و نشریات توقیف و جمع آوری شدند. در موقعیت بسیار وخیمی بسر میبردیم. اگر کومیندان از هویت ما مطلع میشدند هر لحظه امکان داشت که دستگیر و زندانی شویم. عمو هو پیشنهاد کرد که ما محل اقامت خود را به نزدیکی مرز ویتنام انتقال دهیم. و از آنجا به عملیات انقلابی ادامه دهیم. بدین ترتیب می توانستیم خود را نجات دهیم. ولی علت اساسی اتخاذ چنین تصمیمی اوضاع داخلی کشور بود که ما وادار به اتخاذ چنین تصمیمی شدیم. یکی از ژنرالهای چیانگ کایچک بنام چین فاکوی گروهی از افراد مسلح در مرز ویتنام تشکیل داده بود که زیر نظر ترونک بوی کن قرار داشتند. او یک نفر ویتنامی بود که در خدمت ارتش چیانگ کایچک قرار داشت. گروه مسلحی که تشکیل داده بود بریگاد عملیات جبهه‌ای نامیده میشد بمنظور ارسال بسوی مرز ویتنام. ما موریت داشت راه حملهی ارتش کومیندان به ویتنام را تحت فرمان نیروهای متفقین تدارک بیند، ما این دارو دسته را بخوبی میشناختیم. و برای ما کاملا آشکار بود که کارنیکی از عهدهی آنان ساخته نیست. با این وجود به آنان رو کردیم و خواستار وسایل حمل و نقل شدیم. بدین ترتیب توانستیم بسهولت به مرزهای ویتنام برسیم. همینکه به تسینگ سین رسیدیم دفتر "جبهه‌ی رهائی ویتنام" را تاسیس کردیم و با کومیندان تماس گرفتیم. هنگامیکه نگوین های نان به آنان اطلاع داد ما کمونیست هستیم رفتار

افراد کومیندان نسبت به ما تغییر کرد .

هنگامی که در کوی لین بسر میبردیم ، عمو هو نزد ما آمد و در باره‌ی کارهائیکه میبایست برای بازگشت به وطن تدارک بینیم با ما مشغول مذاکره گردید . ملاقاتهای ما با او معمولا در خارج شهر صورت میگرفت . هر بار که به دیدار ما میآمد تلاش میورزید در یکی از مراکز محلی حزب کمونیست چین بسر برد . سپس بصورت افرادی که گردش میکنند در سایه‌ی درختی روی سبزه‌ها نشسته و مشغول گفتگو میشدیم . بدین ترتیب از جلب توجه مامورین دشمن تا اندازه‌ای در امان بودیم . عمو هوبه گزارشات ما در باره‌ی کارهائی که انجام داده بودیم گوش فرا میداد . سپس نظراتش را ابراز میداشت و پیشنهادهائی میکرد . یکروز ، هنگامی که با او و فوجی‌کین و ووآن گردهم آمدیم عمو هو گفت : با توجه به اوضاع نوین ، جبهه‌ی واحد اهمیت بیشتری پیدا کرده است و باید در فکر آن باشیم که جبهه‌ی ملی واحد و وسیعی به شکل مناسب و با نام مناسب سازمان دهیم . آیا باید نام این جبهه را " جبهه‌ی رهائیبخش ویتنام " ، جبهه‌ی ضد امپریالیستی ویتنام " و یا " جبهه‌ی دموکراتیک مبارزه برای استقلال ویتنام نامگذاریم ؟ بنظرم بهترست که نامش را جبهه‌ی دموکراتیک مبارزه برای استقلال ویتنام تعیین کنیم . ولی این نام دراز است و از اینرو آنرا خلاصه میکنیم و بطور ساده " ویت مین " نام مینهیم . این نام را مردم بسهولت بخاطر خواهند سپرد .

این تبادل نظر بعدا در هشتمین جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب که در باک بو تشکیل شد مورد بحث قرار گرفت . در آنجا تصمیم بر آن گرفته شد که این جنبش جبهه‌ی دموکراتیک مبارزه برای استقلال ویتنام یا ویت مین نامیده شود . چند روز پس از ورود ما به کوی لین روزنامه‌ها اخبار قیام نام کای (۱) را در ویتنام انتشار دادند . چون با درون کشور هیچگونه رابطه و تماسی نداشتیم سخت شتابزده شده بودیم . درست در همین موقع عمو هو فرا رسیده ما را گرد خود جمع نمود و نظراتش

(۱) قیام علیه اشغالگران ژاپنی و استعمارگران فرانسوی در چند نقطه‌ی ویتنام

که فوراً سرکوب شد . مترجم .

را در باره این واقعه به ما اطلاع داد. نظرات او چنین بود: اوضاع عمومی در جهان و در هندوچین برای ما پیوسته مساعدتر میشود. ولی لحظه‌ی کنونی برای قیام مناسب نیست. این قیام نمی‌بایست آغاز گردد. عقب نشینی می‌بایست به شیوه‌ای ماهرانه انجام گیرد بطوریکه جنبش بتواند ادامه یابد. او اعلامیه‌ی مناسبی نوشت ولی بدبختانه تلاش ما برای ارسال آن به وطن عقیم ماند. تلاش کردیم با کمیته‌ی مرکزی حزب رابطه برقرار کنیم تا از جریان اوضاعی که سبب بوجود آمدن آشفتگی در کشور شده اطلاع یابیم.

در این میان خبر رسید که فرانسویها سازمانهای انقلابی را در کائویان سرکوبی کرده‌اند (در اثر خیانت یکی از اعضا). جوانان از ملیتهای مختلف این استان از مرز عبور کرده و به محل اقامت ترونک بوی کن آمده بودند. هو به ما گفت که برای این جوانان دوره‌های آموزشی سازمان خواهیم داد تا هنگامیکه دوباره به کائویان باز گشتند جنبش را مستحکم ساخته گسترش دهند و با خارج ارتباطات را برقرار سازند. پس از تلاشهای زیاد موفق شدیم تمام رفقای را که از کائویان آمده بودند از زیر کنترل ترونک بوی کن خارج کنیم. آنها در ویتنام عضو حزب و پارتیزان بودند که پس از فرار به این سوی مرز نمودار شدند کجا بروند و از اینرو مدتی تحت کنترل ترونک بوی کن قرار گرفته بودند. ما همگی آنها را جمع‌آوری کردیم. تعدادشان ۴۰ نفر بود. سپس همراه با آنان به تسین سی رفتیم. برنامه‌هایی برای دوره‌های آموزشی در یکی از مناطق تنظیم کردیم. در این منطقه ملیت نین بسر میبردند و تحت تاثیر انقلاب چین و ارتش سرخ چین فعال شده بودند. اهالی نین از انقلاب ویتنام پشتیبانی میکردند. اردوگاه خود را در دو دهکده‌ی آنان بر پا ساختیم.

سازمان دادن دوره‌های آموزشی دو مشکل بزرگ و بغرنج پدید آورد: تهیه خوراکی و تنظیم برنامه آموزشی در درجه‌ی اول این دو مسئله می‌بایست حل شوند. در این منطقه‌ی مرزی که دهکده دور از یکدیگر قرار داشتند و سکنه‌ی آنها اندک بود تهیه‌ی خوراکی برای پنجاه نفر در یک محل و برای پانزده روز کار آسانی نبود. البته اهالی آگاهی انقلابی داشتند و طرفدار انقلاب ویتنام بودند. کاب مامور تهیه‌ی

خوراکی شد. ما هر روز صبح برنج و ذرت حمل میکردیم. پس از حمل آن به پوست کندن برنج و آرد کردن ذرت میپرداختیم. چوب و هیزم جمع آوری می نمودیم. عمو هو نیز در این کارها بسیار ساعی بود.

فون چی کین، ووآن فام وان دون و من بدستور هوچی مین برنامهی آموزشی را تنظیم میکردیم هر یک از ما میبایست بخشی از برنامه را تنظیم کند. برای تبلیغات برای سازماندهی، برای آموزش و تعلیمات جنگی و غیره، پس از اینکه خط مش عمومی را تنظیم کردیم برای تصویب آن گرد هم آمدیم. سپس به نوشتن برنامه پرداختیم. پس از اتمام آن بار دیگر گرد هم آمدیم تا در بارهی آنها مشورت کنیم هوچی مین با صبر و حوصله کار میکرد. او هم به محتوی سیاسی و هم به روشنی و دقیق بودن و قابل فهم بودن کار ما توجه زیادی داشت از ما سئوالات مختلف میکرد و با سئوالات آزمایشی بیش از همه به کار عملی توجه میداد. او میگفت که برنامهی آموزشی فقط در ارتباط با کارهای عملی میتواند مفید و حاصلخیز واقع شود. در پایان هر بخشی این سؤال مطرح میشد: پس از این دورهی آموزشی و بازگشت به وطن چکار خواهی کرد؟ بعد از این کار چه خواهی کرد؟ هر گاه پاسخ کاملا روشن نبود میبایست دوباره مورد بحث قرار گیرد تا پاسخ روشن به این سئوالات داده شود.

من از همان آغاز همکاری با هوچی مین سخت تحت تاثیر شیوهی کارش که بی اندازه دقیق و مشخص و همه جانبه بود قرار گرفتم. شیوه او را در دوران آموزشی راهنمای فعالیتهایم قرار دادم. این شیوه در تمام جریان جنگهای مقاومت جویانه نیز سر مشق من قرار گرفت.

در این دورههای آموزشی آموختم که متناسب با انتظارات و امیدهای تودههای خلق و بیان واضح روشن میتوان روحیهی رزمندگی همین تودهها را برانگیخت در سایهی تجربیاتی که در جریان کار و آموزش بدست آوردم بعد توانستم در امور عملی مناطق آزاد شده موفقیتهای زیادی بدست آوردم

همینکه دوره آموزشی پایان گرفت. هر چهل نفر رفیق سرشار از شوق و روحیهی رزمندگی بودند. روز آخر همه ما با قلبهایی آکنده از شادی گرد عمو هو چی مین

جمع شده و مراسم برافراشتن پرچم و سوگند را برگزار کردیم سپس چهل نفر رفیق به پایگاههای سابق خود در کائوبان رهسپار شدند. ما برای برگزاری جشن سال نو و تدارکات لازم کارهای آینده باقی ماندیم. طبق آداب و رسوم قبایل نین هر یک از ما به دیدار چند خانوار در دهکدهها رفتیم تا سال نو را به آنها تبریک گوئیم. چون اهالی طرفدار انقلاب ویتنام بودند و ما بدقت تمام اصول معاشرت با آنانرا رعایت کرده بودیم به ما احترام نهاده و بر ما ارج مینهادند. علاوه بر این، در میان آنها بسر میبردیم و از اینرو بیشتر مورد توجه آنان قرار گرفته بودیم بطوریکه ما راز خودشان تلقی میکردند. مرسوم بود که میهمانان در سال نو باید در شام مفصلی که خانوادهها تدارک دیده بودند شرکت کرده و همسفری آنان شوند. عمو هو چی مین نیز جزء میهمانان بود. او چوبدستی در دست و لباسی که آبی رنگ و مخصوص قبایل ملیت نین بود بر تن داشت پاچهی شلوارش را تازانو بالا زده بود و درست مانند یک دهقان راه میرفت. هنگامی که وضع کنونی او را با لباس اروپایی، یقه‌آهاری و شاپوی سفیدش در کوای لین مقایسه میکردم برایم آشکار میشد که او در انطباق با آداب و رسوم اهالی بومی استعداد و توانایی بی اندازه‌ای داشت او به آداب و رسوم اهالی بومی بی اندازه احترام میگذاشت. به هر خانه‌ای که وارد میشد به سفرهی شام دعوت میشد. یک ورقه کاغذ قرمز که با خط خودش در آن تبریک نوشته بود به میزبان هدیه میداد. با بهترین سلامها بمناسبت سال نو.

پس از پایان عید، به دو گروه تقسیم شدیم. اولین گروه ماموریت یافت که عازم کائوبان شود. در آنجا با سازمانهای انقلابی رابطه برقرار سازد و پایگاههای حزب منطقه‌ی باک بو را در دهستانهای هاکینان تاسیس نماید. عمو هو چی مین میبایست بعد به آنان ملحق شود. گروه دوم که فام وان دون وان هو آن و من جزء آن بودیم در تسین سی باقی ماندیم.

سرانجام عموهوچی مین به باک بو آمد. این منطقه‌ی مرتفع کوهستانی نه تنها مبدا "وسرآغازی برای پایگاه انقلاب در کائو باک - کائولانک بود بلکه محل برگزاری هشتمین پلنوم حزب کمونیست هندو چین نیز شد. این پلنوم در مه ۱۹۴۱ به

ریاست عموهوچی مین تشکیل گردید . پلنوم در نهمم مه ۱۹۴۱ تاسیس "ویت مین" را تصویب کرد . و خط مشی نوینی برای سیاست حزب اتخاذ نمود . همچنین پیشنهاد شد که رهائی ملی وظیفه‌ی مرکزی و بلا واسطه‌ایست که هر برابر خلق قرار دارد و باید قیام عمومی مسلحانه تدارک یابد تصمیمات دیگر کمینه‌ی مرکزی حزب در این جلسه این بود که پایگاههای پارتیزانی باکسون و وونای نیز باید پایبای استحکام و گسترش پایگاه باک بانک برجای ماند و گسترش یابد و سپس این پایگاههای مرکزی برای تدارک قیام مسلحانه در سراسر ویت باک شوند .

از چین بسوی مرزویتنام براه افتادیم و پس از عبور از مزرعهای که در آن ذرت کاشته شده بود و گذشتن از دره‌ای که پس از آن قرار داشت به خط مرزی رسیدیم که بین چین و ویتنام کشیده میشد . این خط مرزی بوسیله‌ی انسانها و مصنوعی ایجاد شده زیرا اهالی دو طرف مرز از یک ملیت واحدی هستند که قوم نین را در برمی‌گیرد پس از عبور از مرز به منطقه‌ی هاکوان که جزء استان کائوبانگاست رسیدم منطقه باک بو منطقه ایست کوهستانی با پست و بلندی‌های بیشتر و تعداد بسیار اندکی از اهالی ملیت نین در آنجا ساکنند . اقوام نین انسانهای مسالمت آمیزی هستند که سالها طرفدار انقلاب بوده و با انقلابیون تماس داشته اند .

از اینرو پس از اینکه وارد این منطقه شدیم توانستیم مستقیما با آنها رابطه برقرار کنیم . با اینکه باک بو منطقه‌ی دور افتاده‌ای بود ، با وجود این سربازان فرانسوی به پایگاههای واقع در دهستان سوک جیانگ سرکشی میکردند و در تعقیب انقلابیون و قاچاقچیان الکل بودند . ما در کوهستان در درون غار تاریکی بسر میبردیم که کشف آن دشوار بود . غاری که در آن بسر میبردیم میتوانستیم اینجا و آنجا جویبارها و نهر بزرگی را که در طول کوه جریان داشتند مشاهده کنیم عموهوچی مین آن نهر را رودخانه‌ی لنین نامگذاری کرد . هر روز صبح از خواب بر میخاست و همه را بیدار میکرد . پس از ورزش صبحگاهی با وجود هوای سرد قبل از شروع بکار حمام میکرد . این استحمام سحرگاهی برای او عادتتی شده بود که حتی در هانوی نیز بعدا ترک نمی‌شد . او پیوسته به کاری اشتغال داشت . یا مشغول کارش بود و یا

جلسات را اداره میکرد. یا مطالعه میکرد یا اینکه مشغول جمع آوری چوب و هیزم میشد. گاهی نیز به دیدار کودکان و اهالی روستاهای مجاور میرفت. گاهی دوره‌های آموزش سیاسی برای سالمندان تشکیل میداد. به کودکان نوشتن و خواندن می‌آموخت هنگامی که بیرون نمی‌رفت پشت میز تحریرش که تخته سنگ صافی در نزدیکی غارش بود مینشست و مشغول بکارش میشد. شبها روی تختخوابی که از شاخه‌های درخت ساخته بودیم و البته نه گرم بود و نه نرم میخسبید. شبها گاهی چنان سرد میشد که ناگزیر بودیم آتش روشن کنیم و تا فرا رسیدن صبح در کنار آتش بیدار بمانیم. در جریان شب زنده داری عمو هوچی مین برای ما تاریخ تکامل انسان و تاریخ جنگها و انقلابات را شرح میداد. برای ما پیش بینی میکرد که در چهار - پنجسال آینده جنگ در کشور ما به مرحله‌ی قاطع خود وارد میشود و موقعیت برای انقلاب بسیار مساعد خواهد شد.

منطقه‌ی مرزی پیوسته بیشتر مورد تفتیش نیروهای مسلح امپریالیستی قرار گرفت همینکه خود را در خطر حس میکردیم فوراً محل اقامت تازه‌ای انتخاب میکردیم. گاهی در بدنه‌ی آبشارها بسر می‌بردیم زیرا ورود بدانجا بسیار دشوار بود. چاره‌ای نداشتیم که از رودخانه عبور کنیم، از صخره‌های صاف و مرتفع کوهستانی بگذریم و سرانجام بوسیله‌ی طناب قله‌ی کوهستان برسیم و در آنجا مخفی شویم. هوا تاریک و بسیار مرطوب بود و در پس پرده‌ای از درختان پر شاخ و برگ پنهان بسر می‌بردیم گاهی که تصور میکردیم دشمن از محل ما ممکن است اطلاع یافته باشد و اقامتگاه جدید ما هنوز ساخته نشده بود از هم جدا شده بصورت منفرد در غارهای پراکنده تک و تنها بسر می‌بردیم و کار میکردیم. همه‌ی این دشواریها برای عمو هوچی مین بی‌اهمیت بود و او به‌کارش ادامه میداد گوئی اتفاقی نیفتاده است. او میگفت: مبارزه بین ما و دشمن جنگ بر سر مرگ و زندگیست. ما باید دلیرانه تمام دشواریها و مشکلات را بر طرف کنیم و این مبارزه را تا پایان پیر وزمندان‌اش ادامه دهیم. اوضاع هرچقدر هم دشوار میشد باز شیوه‌ی زندگی ساده‌ی عموهوچی مین تغییر نمیکرد. غذایش بسیار ساده بود: برنج با تیکه‌ای گوشت نمک زده یا ماهی که از

رودخانه صید میشد. برای او کار انقلاب اهمیت داشت و هرگز مشکل خوراک و خوابگاه او را از کارش باز نمی داشت.

اولین اقدام عموهوچی مین پس از رسیدن به کائوبانک انتشار نشریهی "ویت لاپ" بود ویت لاپ علامت اختصاری ویتنام دوک لاپ (ویتنام مستقل) بود. این اقدام اهمیت زیادی داشت و با ساختمان پایگاه ما در کائوبانک ارتباط داشت. یک تخته سنگ صاف با یک بطری مرکب و مقداری کاغذ تجهیزات چاپخانه را تشکیل میداد. با اینکه نشریه حجم و تعداد اندکی داشت تاثیرش فوق العاده زیاد بود. نشریهی ویت لاپ همانند عضو فعالی بود که با حد اکثر کارائی و سرعت امور تبلیغاتی و سازماندهی را که انقلاب طلب میکرد انجام میداد و نفوذش پیوسته بیشتر میشد.

پس از بازگشت از تسین سی و هنگامی که در دفتر کار میکردم وظیفهی من این بود که برای نشریه اخبار بنویسم یا مقالاتی در بارهی امور دفاع مسلحانه از خود و امور زنان و نیز گزارشی در بارهی جنایتهائی که بوسیلهی فرانسویها و ژاپنیها انجام میگرفت تنظیم کنم. عموهوچی مین طول هر مقاله را ۵۰ تا ۱۰۰ کلمه تعیین کرده بود و نه بیش! البته کار آسانی نبود. چندین بار با مشکلات روبرو شدم در دوران اقامت در تسین سی نیز یک نشریهی پلی کپی شده منتشر میساختیم. هنگامی که عموهوچی مین مرا در کائوبانک ملاقات کرد خندید و گفت: مقالات تو را دریافت نمودیم ولی نه من و نه رفقا آنها را خواندیم. مقالات تو بطور کلی طولانی و غیر قابل فهم بودند. ویت لاپ که به زبان سادهای نوشته شده مقابل خواندن است و میتوان بسهولت فهمید. هنگامیکه بعدها در مناطق مختلف مشغول کار شدم دریافتم که تودههای وسیعی نشریهی ویت لاپ را با علاقه میخوانند عموهوچی مین تصمیم گرفت که نشریه بفروش رسد و نباید مجانی توزیع گردد: کسیکه پولی برای آن پردازد نسبت به آن نیز علاقمند خواهد بود. بتدریج نشریهی ویت لاپ به مبلغی بسیج کننده و سازماندهنده بسیار موثر و با نفوذی مبدل گردید. این نشریه بطور منظم در هر دهکده و در هر گروه جنبش رهائیبخش ملی دست بدست و خوانده میشد. رشد نشریهی ویت لاپ به معنای استحکام و نیرومندی انقلاب بود. جنبش ویت مین

در بسیاری از بخشهای این منطقه و نیز در بخشهای دلتا گسترش یافت. در هر دهکده اتحادیه برای رهائی ملی تشکیل گردید. هر کجا که جنبش رشد می یافت سلولهای حزبی نیز تشکیل میبشد. در مناطق مرزی، سرتاسر دهکدهها، دهستانها و بخشها اهالی عضو سازمان رهائی ملی شده بودند. در تقریبا تمام نقاطی که حزب شعبه داشت سلطه و حاکمیت دوگانه ای وجود داشت. ریش سفیدان دهکده به انقلاب پیوسته و عضو سازمان رهائی ملی شده بودند و قبل از اتخاذ هرگونه تصمیمی با کمیته ویت مین مشورت میکردند. در واقع امور کارپردازی محلی ما به تمام امور اهالی رسیدگی مینمود. اهالی برای ازدواج و یا اختلافاتی که بر سر زمینهای خود داشتند نزد ما میآمدند. از طرف بخشداران نظامی فرانسویها دستوراتی صادر شده بود که هر دهکده بمنظور اقدامات دفاعی در برابر فعالیتهای انقلابی به وسیله چریکهای محلی پاسداری کنند. ولی از بخت بد آنها. در هر دهکده انقلابیونی وجود داشت که هم چریکهای محلی و هم اهالی طرفدارشان بودند. در نتیجه اکثریت پاسداران روستا انتظارات روسای خود را بر نمی آوردند. در بسیاری از مناطق این چریکهای محلی به افراد رابطه ما و به نگهبانان و پاسداران ما مبدل شدند.

پایه پای گسترش سازمان ما برای رهائی ملی به تشکیل واحدهای دفاع مسلح از خود پرداختیم و کوشیدیم اسلحه و مهمات آنها را تامین کنیم. در پایان سال ۱۹۴۱ یعنی پس از سپری شدن فقط ششماه از هشتمین جلسه کمیتهی مرکزی و تاسیس جبههی ویت مین در استان کائوبانک تعداد زیادی پایگاه تاسیس شد که برخی شامل یک بخش نظامی میشد. عمده چینی مین رسالاتی نوشت که هدفش آشنائی خلق با امور نظامی بود. این رسالهها که بصورت پلی کیی منتشر شدند عبارت بودند از: تاکتیک جنگ پارتیزانی، تجربیات جنگهای پارتیزانی در روسیه، تجربیات جنگهای پارتیزانی در چین نوشتههای مزبور بسیار با ارزش بودند و اعضاء واحدهای دفاع مسلحانه از خود و اعضاء سازمانهای رهائی ملی با علاقهی زیادی آنها را میخواندند.

جنبش پیوسته گسترده تر میشد. پایگاه و اردوگاه اصلی ما بتدریج و به موازات گسترش جنبش بسوی جنوب در منطقه دلتا انتقال یافت این امر متناسب با تصمیمات

هشتمین اجلاس هی کمیتهی مرکزی بود. محل اقامت ما به لام سون انتقال یافت. لام سون منطقه ایست کوهستانی با پستی، بلندی های متعدد.

این منطقه در نزد ما منطقهی مساکن سرخ نامیده میشود زیرا از صخره های عظیم تشکیل می یابد. در این جا اولین کمیتهی حزبی بین استانها متمرکز گردید. استانهای کائوبانگ لانک سون و باک سون مدتی بود که ارگان رهبری داشتند و از طرف کمیتهی مرکزی بمناوبه کمیتهی مشورتی به رسمیت شناخته شده بودند. وظیفهی ما این بود که از کمیتهی حزبی بین استانها پشتیبانی کنیم.

در جنگل انبوهی بین منطقهی هوآن و نگوین نین بسر میبردیم. عمو هو نیز نزد ما بسر میبرد اولین خانهی مسکونی ما یک کلبهی چوبی بود که در دامنهی کوه قرار داشت اینجا برای ما به مراتب بهتر از باک بو بود. ولی هر چقدر جنبش بیشتر گسترش می یافت همان اندازه ترور و سرکوبی امپریالیستهایان نیز شدت میگرفت. مخصوصاً هنگامی که ما به نزدیکی مرکز اداری استانهای آنان میرسیدیم. گروههای مسلح گشتی آنان در اعماق جنگل تا محل اقامت ما پیشروی میکردند و تعداد زیادی از افراد را دستگیر ساختند چندین بار به مناطقی که اقوام مان ترانک در آن بسر میبردند عقب نشستیم. این منطقهی جنگلی انبوهی بود که تا آن هنگام پای هیچکس بدان نرسیده بود. درختهای کهنسالی مشاهده کردیم که قرنهای از عمرشان سپری شده و در حال پوسیدن بودند. از آب رودخانهها و جویبارها می نوشیدیم و تهیهی خوراکی بسیار دشوار بود. خوراک ما ذرت و سوپ ذرت بود. یکبار مقداری برنج بدست آوردیم و مصمم شدیم آنرا برای عمو بپزیم ولی اون پذیرفت او هرگز در فکر آن نبود که پیر و ضعیف شده است. او تمام دشواریها را مشترکاً با ما تحمل میکرد و خم بر ابرو نمی آورد. گاهی مدت طولانی خوراک ما فقط ذرت و موز وحشی بود.

هر چقدر دشمن ترور را تشدید مینمود بهمان اندازه عمو هو خود را بیشتر وقف جنبش انقلابی مینمود. او نه تنها در کار انقلابی پیگیر بود بلکه دقت خاصی نیز به جنبه های فرعی کار ما داشت هر گاه اعضاء فعال از مناطق مختلف فرا میرسیدند

عموهو بطور پیگیر و عمیق از کارشان، از شرایط زندگیشان، از مشکلاتیکه با آنها دست به گریبان بودند سؤال میکرد. در مورد تصمیماتیکه لازم بود در این موارد انجام گیرد با آنان بحث و گفتگو میکرد. او پیوسته خاطر نشان میساخت: یک انقلابی باید صبور، بردبار و هشیار باشد.

هنوز هم بخاطر دارم موقعی که در کوانگسی بسر میبردیم با یکی از افراد رابطه کمیتهی مرکزی که تازه از وطن فرا رسیده بود وعدهی ملاقات داشتم. ملاقات مادر بازار لوسونگ هنگامی که بازار مکاره گرم کار بود انجام گرفت. ما لباس ملیت نین برتن داشتیم. عموهو با پوشاک آبی رنگ و پارچهی شلوازی که بالا زده بود و چوب بدست درست به یکی از پیرمردان قوم نین شبیه بود. همینکه قاصد کمیتهی مرکزی عموهو را شناخت با شتاب اطلاع داد که: رفیقت. زندانی شده است! ولی عمو بی آنکه چیزی گوید خونسردانه به راه ادامه داد و به چاپخانه کوچکی که در همان نزدیکی قرار داشت رسیدیم. آنجا مانند اهالی بومی جا گرفتیم. یک پیاله آش رشته خوردیم و سپس با خیال آسوده چای نوشیدیم. سپس عموهو خطاب به او گفت: حال تمام وقایعی را که در وطن گذشته است اطلاع بده ولی شتاب نکن! در موقعیت دیگری نیز هنگامی که پس از پایان هشتمین اجلاسیهی کمیتهی مرکزی بسوی کائونانگ باز میگشتیم فون کین وعدهای از رفقای کمیتهی مرکزی به باک سون اعزام شدند تا در آنجا به تحکیم و گسترش پایگاههای پارتیزانی یاری رسانند. در آنجا دوره تعلیمات نظامی تشکیل دادند این دورهی آموزشی تازه به پایان رسیده بود که امپریالیستها به عملیات جاروب کردن وسیعی در این منطقه پرداختند. گروهی که در باک سون ارتش رهاشیش ملی را تشکیل میدادند با جنگ و گریز بسوی کائونانگ عقب نشینی کردند. در باک کان مورد حملهی مجدد دشمن قرار گرفته و در جریان این حمله فون چی کین و رفقاییش در نزدیکی لونگ سائو واقع در بخش نکان سون به دامی که دشمن بر سر راهشان نهاده بود افتادند و کشته شدند. این خبر وحشتناک هنگامی که ما رسیدیم که برای شرکت در کنفرانسی در راه بودیم. عمو هو به محض شنیدن این خبر ناگهان برجای ایستاد و اشک هایش بر روی گونه اش روان گردید. مدتی بر این حال بماند تا اینکه بالاخره توانست

دو باره به راهپیمائی ادامه دهد. هر بار که ما به پایگاه خود باز می‌گشتیم و چشمان به عموهو میافتاد گویی به‌خانمی خودمان آمده‌ایم. خانهای که در آن انقلابیون همه مانند برادران یک خانواده باهم بسر میبردند و پیوسته در فکر آن بودند که تمام دشواری‌ها را با هم بر طرف سازند. عموهو اغلب خاطر نشان میکرد که: ماهمه باید در کلیه‌ی موارد تابع حزب باشیم. حزب همانند خانواده‌ی ماست. ما در مورد صبر و بردباری از او بسیار آموختیم. درگرد همائی و احساس همبستگی رفیقانه‌ی که بر ما حاکم شده بود وجود ما را از اعتماد به پیروزی انقلاب لبریز کرده بود تمام اینها برافکار و گفتار و کردار ما تأثیری عمیق داشتند.....

ما درست هنگامی وارد لام‌سون شدیم که جنبش انقلابی اوج نیرومندی گرفته بود؛ در هر دوره‌ی تعلیماتی که یکماه بطول میانجامید و بوسیله‌ی کمیته‌ی بین استان‌ها سازمان داده‌شده بود. ۵۰ تا ۶۰ نفر شرکت داشتند. تازه سومین دوره‌ی آموزش نظامی و منطقه‌ی کیم ما برگزار گردید که ناگزیر شدیم آنرا به محل دیگری انتقال دهیم تا بوسیله‌ی دشمن نابود نشود. هنگامی که دشمن به محلی که تعلیمات انجام میگرفت حمله‌ور گردید از دیدن محلی که در دل جنگل قرار داشت متعجب شد: اطاق درس، اطاق غذاخوری، خوابگاه و منطقه‌ی عملیات نظامی که گنجایش صدها نفر را داشتند. چون جنبش وسعت بیشتری یافت استحکام و قوام آن مهمترین وظیفه‌ی ما بود. ابتدا در اردوگاه‌های عمده‌ی بخشها و استانها دوره‌های تعلیمات (سیاسی نظامی) سازمان دادیم. در این دوره‌های آموزشی دانش جویانی که از نقاط مختلف ویتنام آمده بودند شرکت داشتند بعدا عموهو ضروری دانست که گروهها تعلیماتی سیار تشکیل یابند از محلی به محل دیگر کوچ‌کنند و دوره‌های کوتاه مدت آموزشی فقط بوسیله‌ی ۲ تا ۳ نفر برگزار نمایند. این گروههای سیار بخاطر این هدف دو باره تشکیل گردیدند. همچنین شرکت کنندگان در دوره‌های آموزشی غالبا در جریان کار روزانه این دوره‌های کوتاه مدت آموزشی را فرا میگرفتند. با این روش اعضاء سازمان رهائیبخش ملی و اعضاء واحدهای دفاع مسلح از خود در دهکده‌ها یکی پس از دیگری تعلیمات لازم سیاسی - نظامی را فرا گرفتند. چون افراد ما از نقاط مختلف ویتنام فرا

میرسیدند عموهوچی مین همیشه مسئله وحدت ملی را به ما گوشزد می کرد این مسئله بسیار مهم بوسیله عموهو به شکل وظایف مشخص، موثر و ساده‌ای تجلی یافت. مثلا او در این باره میگفت وظایف خود را با توجه به کارهای عملی انجام دهید. شیوهی زندگی شما و تماسهای اجتماعی شما باید با زندگی توده‌های مردم هم‌آهنگ باشد من خودم در جریان همین دوره‌های آموزشی کوشیدم از دانشجویان که از ملیت‌های، تائی، مان اراترانک و مان نین بودند زبان‌شان را بیاموزم و توانستم کمی به این سه زبان سخن گویم. با این روش اعضاء حزب و اعضاء سایر سازمانها که از ملیتهای مختلف تشکیل میشدند در استان کائوبانک به رهبری عموهو روحیهی وحدت ملی را در جنگ استحکام داده و پابرجا ساختند. هنگامی که جنبش گسترش یافت عموهو، توجهش را مخصوصا به امور سازماندهی معطوف داشت و آگاهانه در فکر تشکیل پیشاهنگان و اعضاء فعال بود. او غالبا میگفت: جنبش همانند امواج طغیان آمیز است و پیشاهنگان ستونهای سد را تشکیل می دهند. هرگاه امواج طغیان کنند فقط این ستونها هستند که میتوانند جلوی شن‌ها را بگیرند. او همیشه میپرسید. چند نفر کادر (عضو فعال حزب) تعلیمات یافته‌اند؟ چند نفر پیشاهنگ دست بکار شده‌اند؟ چند نفر عضو حزب شده‌اند؟ سپس ضرورت مخفی کاری و شیوهی آنرا به ما یاد آوری میکرد. این امر به ما امکان داد نقش پراهمیتی را که اعضاء فعال در سلولهای حزبی داشتند درک کنیم. هر سؤال او و هر توصیهی او حاوی وظایف مشخصی بود با راه حل نوین، زیرا او هرگز به مسائل غیر عمده نمیپرداخت بلکه همیشه اوضاع کنونی را مورد توجه قرار میداد. تمام وظایفی که هشتمین اجلاس هی کمیتهی مرکزی تعیین کرده بود یکی پس از دیگری با رشد جنبش حل شدند. مسئلهی پیشروی بسوی جنوب اینک مسئلهی مرکزی و عمده‌ای شده بود. پا به پای برقراری تماسهای مخفی بوسیلهی اعضاء رابط ایزم دانستیم ارتباطی بین کائوبانک و بخش جنوبی کشور برقرار سازیم در این مورد دست‌اندرکار شدیم. عموهو عازم چین شد. زمان بسرعت می‌گذشت زیرا ما با تمام انرژی خود دست‌اندر کار امور ارتباطی بودیم.

یکروز هنگامی که با جنگ و گریز راه خود را تا بخش نگان سون گشوده بودیم

و در آنجا یک دوره‌ی تعلیماتی برای کادرهای محلی سازمان داده بودیم نامه‌ای فوری از فان وان دون دریافت داشتیم او ما را فرا خوانده بود که فوراً به کائوبانگ باز گردیم پس از بازگشت به ما اطلاع داد که عموهو در چین بوسیله‌ی سربازان چانگایشک زندانی شده و در زندان درگذشته است. من خودم را پاک‌باختم. همه‌ی ما از شنیدن این خبر می‌هوش شده بودیم و امیدانستیم که چه باید کرد. مصمم شدیم خبر را به اطلاع کمیته‌ی مرکزی برسانیم و مراسم سوگواری را بخاطر درگذشت عموهو تدارک ببینیم. فان وان دون مامور شد که سخنرانی مراسم سوگواری را ایراد کند. به محل اقامتش که با حصیری پوشیده شده بود. وارد شدیم تا ببینیم آیا وصیت نامه یا چیزی بزجای نهاده است که به عنوان یاد بودی مورد استفاده قرار دهیم. با همه‌ی اینها باز مایل بودیم که یکنفر را به چین اعزام داریم تا این خبر را تأیید کند و از محل دقن او ما را مطلع سازد. تمام این وقایع هنوز هم بخوبی در خاطره‌ام باقی مانده‌اند. پس از سپری شدن این روزهای غم‌انگیز باز دیگر همراه یکی از رفقای که جزء گروه پیشروی بسوی جنوب بود عازم نگان سون شدیم راهی که میبیمودیم از دامنه‌ی کوهی که خالی از سکنه و پوشیده از گیاهان خاردار وحشی بود میگذشت هوا بسیار سرد و آسمان پرستاره بود. اندوه بر وجودم غلبه یافت و اشکهایم روی چهره‌ام سرازیر شد

چندی بعد بطور غیرمنتظره نامه‌ای از چین دریافت داشتیم. روی پاکت کلماتی نوشته شده بود که فوراً خط عموهو را شناختیم: برای تمام برادرانی که در وطن بسر میبردند سلامتی آرزو مندم و امیدوارم که در کارتان هر چه بیشتر تلاش ورزید حال من خوبست. ما بی‌اندازه خوشحال و در عین حال متعجب شدیم. به یکدیگر نگاه میکردیم و از هم میپرسیدیم که چنین امری چگونه امکان دارد. یعنی چه؟ اطراف کآپ - مردی که خبر مرگ عموهو را از چین آورده بود گرفتیم و از او خواستیم که جریان را توضیح دهد. کآب گفت نمیدانم که چه اتفاق افتاده، یک افسر کومیندان جریان مرگ عمورا برای من بلزگو کرد. از این‌پس ماهها در حال نگرانی و با دردی جانگاہ بسر بردیم.

پیشروی ما بسوی جنوب پیوسته موفقیت آمیز بود. تعداد زیادی از کادرها به آن پیوسته و جوانان پیوسته بیشتر از آن استقبال میکردند. صدها جوان پسر و دختر در استان کائوبانک خانه و خانواده‌های خود را ترک گفته و به گروه‌های متعدد نیروهای مسلح ما پیوستند. در آن موقع جاده‌ی کوهستانی بین فیآ و بیوک که بسوی جنوب ادامه می‌یافت تا مرزهای استان چوچو با جنگ آزاد شده بودند به دهکده‌ی نگیا تا در بخش چودون رسیدیم. سپس از اینجا مستقیماً بسوی رودخانه‌ای که در حدود کوه‌های لونک کوک جریان داشت روان شدیم. در آنجا به منطقه‌ی سرگشاده‌ای که در دل جنگل واقع بود به رزمندگان ارتش رهاییبخش ملی در پاک سون پیوستیم. بدین ترتیب دو جاده‌ی مهم تحت کنترل ما در آمد که در اطراف آنها سازمان‌های محلی تشکیل شده بود و نیروهای مسلح نیز در آنجا سازمان یافته بودند. بدین ترتیب گروه‌های پیشروی بسوی جنوب و گروه‌های ارتش رهاییبخش ملی بهم پیوستند و جاده‌ی اصلی سه استان کائوبانک پاک‌کان ولانگ‌سون بهم ارتباط یافت و بدست ما افتاد. این هدف‌ها با تصمیمات پلنوم کمیته‌ی مرکزی انطباق داشت. یعنی گشودن راه پیشروی بسوی جنوب و برقراری رابطه‌ی کمیته‌ی مرکزی با جنبش در سراسر کشور. با توجه به ارتباط اخیر که واقعه‌ای تاریخی بود با تشکیل جلسهی مشترکی از اعضاء فعال حزب (کادرها) سر پاک سون که در این منطقه فعالیت میکردند و رزمندگان گروه پیشروی بسوی جنوب توافق شد تا از طریق این کنفرانس تجربیات خود را با هم مبادله کنند. در پایان این جلسهی مشترک جشن کوچکی برگزار شد. همه‌ی ما شادمانه سرود خواندیم و دهکده‌ی نگیا تا از این پس دهکده‌ی پیروزی نامگذاری شد.

پس از این جشن به کائوبانک بازگشتیم. روز عید سال نو بود. رزمندگان تقریباً بیست گروه که راه خویش را بسوی جنوب گشوده بودند نیز در اینجا حاضر شده بودند تا تجربیات و موفقیت‌های خود را با ما در میان گذارند. کمیته‌ی مرکزی جبهه‌ی ویت‌مین و سازمان حزب در کائوبانک و کائولانک پرچم خود را برافراشتند. روی این پرچم چنین نوشته بود: برای حمله‌ی پیروزمندان.

در حالیکه جنبش پیوسته رشد می‌یافت و در اوج کامل بود دشمن حملات

تروریستی وسیعی علیه ما آغاز کرد. پس از اینکه از رزمندگان ارتش رهاییبخش ملی تودیع کردیم و از میدان بازار "را" گذشتیم خبر رسید که دو خوان فرمانده یکی از گروهها برای پیشروی بسوی جنوب که اهل این ناحیه بود در نزدیکی فوفونک در دامی که دشمن نهاده بود افتاده و کشته شده است. اردوگاه اصل کمیتهی بین استانها در کائوبانک مورد محاصرهی دشمن قرار گرفت. در یکی از حملات چاپخانهی نشریهی ویتلاپ بمباران شد. در کلیهی نقاط اعلامیها و اخطارهای دشمن انتشار یافت که در آنها به اهالی هشیار باش داده بودند از ویت مین پشتیبانی نکنند. تمام اهالی فراخوانده شده بودند که به کار روزانه شان ادامه دهند. خانوادههایی که اعضاء آنها به ویت مین پیوسته بودند میبایست اعضاء خانواده را فرا خوانند. ولی این اخطارها مورد استقبال اهالی قرار نگرفت. بدین ترتیب نقشهی امپریالیستها مفضحانه عقیم ماند. سپس ترور گسترش یافت. اعضاء فعال دستگیر شدند. تمام خانوادههایی که عضوی از آنها مخفیانه به جنبش پیوسته بودند دستگیر و زندانی شدند. آنها را به آتش کشیده شد و مایملک آنها ضبط گردید دهکدهها و مزارع متعددی نابود و با خاک یکسان شدند. افرادی که دستگیر میشدند و در نزد آنان آثار انقلابی یافت میشد فوراً تیرباران میشدند. دشمن سرشان را میبرد و یا دستهایشان را قطع میکرد و در بازارها به معرض تماشای مردم قرار میداد. هزاران بیاستر پول به عنوان پاداش و جایزه به افرادی وعده داده میشد که سربک انقلابی را بیاورند. صدها تن نمک به افرادی وعده دادند که یکنفر انقلابی را معرفی کند. سپس امپریالیستها گام فراتر نهاده و برای اینکه بتوانند آسانتر اهالی را کنترل نمایند همه را در اردوگاههای دست جمعی زندانی کردند - همانطور که قبلاً در وونای و باکسون نیز انجام داده بودند.

با توجه به اوضاع جدید کمیتهی داوطلبین مبارزه با ترور تشکیل گردید. روحیهی رزمندگی اهالی علیه ترور تقویت یافت. گروههای مخفی با اهالی تماسهای نزدیک و صمیمانه ای گرفتند. به کارهای تبلیغاتی و سازماندهی پرداختند. اعتماد اهالی را جلب نمودند. پیگیری و استواری و ادامه کاری در مقاومت و پیکار مقاومت جویانیشان

را تقویت کردند. به اعضاء میم که مسئولیتهای مهم داشتند و به جوانان یاری رسانیدند تا بطور مطمئن خود را به پایگاههایشان برسانند. بدین ترتیب پایگاههای انقلابی در برخی از مناطق کوچکتر شدند. ولی امنیت آنها بیشتر شد. در بسیاری از مناطق که در اثر عملیات تروریستی دشمن دچار خسارت شده بودند دوباره جنبش اوج گرفت و مبارزه مسلحانه آغاز شد. از این پس اعضاء گروههای مخفی که در هر محل هسته‌ی جنبش انقلابی را تشکیل میدادند بطور پیگیرتر به تعلیمات نظامی و ارتقاء آگاهی سیاسی خود پرداختند در بخشها، گروههای مسلح منظم تشکیل گردید که برخی یک گروهان را در بر می‌گرفتند این گروههای مسلح به امور تبلیغاتی میپرداختند. عناصر ارتجاعی را از پا در می‌آوردند و از کمینگاه علیه پیشقراولان مسلح دشمن غافلگیرانه حمله‌ور میشدند گروههایی که مامور پیشروی بسوی جنوب بودند راههای عمده‌ی ارتباطی را که بوسیله‌ی دشمن و عملیات تروریستی آنها قطع شده بودند دوباره برقرار ساختند. لشگرکشی‌های تروریستی وسیعی که امپریالیستها به راه انداختند گرچه برای ما مشکلاتی بوجود آورد ولی سبب شد روحیه‌ی جنگی و مبارزه‌ی کادرها و خلق آبدیده‌تر شود زیرا ما در برابر این اقدام دشمن آماده شده بودیم. این روحیه‌ی جنگی زمینه‌ی قاطعی برای گسترش و اوج مجدد قیام مسلحانه بود. لشگرکشی‌های تروریستی دشمن حتی تا ژوئن ۱۹۴۴ بطور تخفیف ناپذیر ادامه یافت ولی اوضاع عمومی برای فاشیستها پیوسته نا مساعدتر میشد. سرانجام تضادهای موجود بین فاشیستهای ژاپنی و استعمارگران فرانسوی در هندو چین تشدید یافت. حزب کودتای اجتناب ناپذیر فاشیستهای ژاپنی را که قدرت و حاکمیت امپریالیستهای فرانسوی‌ها را در هم میشکست پیش بینی کرده بود. در سراسر کشور جنبش انقلابی گسترش یافت و سازمانهای ویت مین همچون قارچ از زمین میروئیدند.

در چنین شرایطی کمیته بین استانها در باک‌بو پیشنهاد کرد که در پایان ژوئن ۱۹۴۴ کنفرانسی تشکیل گردد تا مسئله‌ی قیام مسلح مطرح شود. نمایندگان بسیاری از بخشها و گروههایی بودند که به کنفرانس آمده و در عین حال نگرهبانی نیز میکردند از اینکه پس از سالها جنگ اینک برای مشورت در باره امری که مدتها بود آرزویش را داشتیم گرد هم آمده بودیم بسیار شادمان بودیم. گزارش در باره‌ی اوضاع سیاسی

که به کنفرانس داده شد تقریباً چنین بود: با توجه به اوضاع کنونی جهان و کشور و با توجه به رشد جنبش انقلابی در استان کائوباک. کائولانگ چنین بر میآید که شرایط برای آغاز جنگ پارتیزانی در این استان ها آماده شده است. علت اینکه بحثها در این کنفرانس بالا گرفت همین بود - با اینکه بسیاری از وظایف مشخص از قبیل مسئلهی دفاع از مناطق آزاد شده علیه حملات نوین دشمن هنوز حل نشده بودند. برای جنگ طولانی چه تصمیماتی میبایست اتخاذ گردد و چه وظایفی میبایست انجام گیرد؟ صرفنظر از این مسائل، کادرها با اشتیاق تمام آرزو داشتند که این تصمیم قاطع را هر چه زودتر در محل فعالیت خودشان اعلام نمایند. کمیتهی بین استانها در کائوباک کائولانگ کنفرانس دیگری را با شرکت ما پیشنهاد نمود تا در این کنفرانس مسائلی که هنوز حل نشده بودند مورد بررسی قرار گیرند و لحظهی آغاز جنگ پارتیزانی را تعیین نماید. در این میان اطلاع یافتیم که عمو هو بار دیگر به وطن باز گشته است. من با ووآن و چند رفیق دیگر به باکو اعزام شدیم تا اوضاع را به اطلاع او برسانیم و از او دستوراتی دریافت کنیم. طبق معمول پس از شنیدن گزارش ما عمو هو نظرش را ابراز داشت. او تصمیم ما را مورد انتقاد قرار داد. تصمیم به آغاز جنگ پارتیزانی در استانهای کائولاک - کائولانگ با توجه به اوضاع محلی در این دو استان بوده و نه در انطباق با اوضاع سراسر کشور. هر گاه در شرایط کنونی جنگ پارتیزانی در سراسر کشور و به آن وسعتی که در قطعنامه پیش بینی شده آغاز گردد در این صورت با مشکلات متعدد و بزرگی روبرو خواهیم شد که بیش از مشکلاتی خواهد بود که در جریان لشکرکشی های تروریستی دشمن با آنها روبرو شدیم زیرا با اینکه جنبش در سراسر کشور اوج گرفته حتی یک دهکده هم خارج از دو استان کائوباک لانگ برای مبارزه مسلحانه آماده نگردد و در موقعیتی نیست که طبق قطعنامه قیام کند. امپریالیستها سریعاً نیروهای خود را متمرکز خواهند ساخت تا ابتکار را بدست گیرند. در مورد دو استان کائوباک - لانگ نیز از نقطهی نظر نظامی ما در موقعیتی نیستیم که تمام نیروهای خود را متمرکز کنیم زیرا کادرهای ما و اسلحه و مهمات آنها متفرق شده و ارتش منظم در اختیار نداریم. تحلیل او از اوضاع چنین بود

"اکنون دوران رشد مسالمت آمیز انقلاب پایان گرفته ولی دوران قیام در مقیاس ملی هنوز آغاز نشده است. اگر اکنون به این قناعت کنیم که کار خود را از نظر سیاسی ادامه دهیم نخواهیم توانست جنبش را سریعاً به پیش برانیم. و اگر اکنون وارد قیام مسلحانه شویم در آن صورت نیروهای مسلح ما بوسیله‌ی دشمن نابود خواهد شد. مبارزه‌ی کنونی ضرورتاً باید از شکل سیاسی به شکل نظامی ارتقا یابد با این وجود در حال حاضر ما باید برای شکل سیاسی مبارزه اهمیت بیشتری قائل شویم باین دلائل ما باید شکل مناسبی بیابیم تا جنبش را به پیش رانیم. در این جلسه عموهو مسئله‌ی سازماندهی ارتش رهائیخش ملی ویتنام را مطرح ساخت در پایان مذاکرات روبه من کرد و گفت: تو باید این کار را بر عهده بگیری. میتوانی از عهده‌اش برآئی؟ ما هنوز هم ضعیف هستیم و دشمن نیرومند است ولی نباید بگذاریم که دشمن ما را نابود کند. چنین نیست؟ پاسخ دادم: آری. آنرا بر عهده میگیرم. بدین ترتیب تاسیس واحد رهائیخش ویتنام تصویب گردید. عموهو تمام این جریانات را یک شب دیگر دوباره بررسی و مطالعه نمود و روز بعد پیشنهاد کرد که بهتر است به نام این واحد - با توجه به وظایف کلمه‌ی تبلیغات نیز اضافه شود. بدین ترتیب واحد مسلح رهائیخش و تبلیغاتی ویتنام تشکیل گردید. وظیفه‌ی این واحد آن بود که با مبارزه‌ی مسلحانه اهالی را بسیج نماید و به حرکت در آورد ولی بر نسبی اساسی ما این بود که به فعالیت سیاسی و تبلیغاتی اهمیت بیشتری داده شود. در درون جنگل، عموهو دستورات لازم را برای تشکیل این واحد ارتش منظم، که ستون فقرات کلیه‌ی نیروهای مسلح ما را تشکیل میداد تنظیم نمود. این دستورات خط مشی عمده‌ی ارتش ما شد. نه تنها در این دوران بلکه در دوران سخت و طولانی بیکار مقاومت جویانه‌ای که ارتش ما و خلق ما به منصفی ظهور رسانیدند. یکروز دیگر با هم بسر بردیم تا اوضاع را ارزیابی کنیم و نقشه‌ای همه جانبه برای تشکیل ارتش آینده طرح و تنظیم کنیم. اوضاع دشمن را ارزیابی کردیم، اوضاع خود را بررسی نمودیم، قدرت کادرها و ظرفیت و توان آنان، مسئله‌ی تامین آذوقه و مهمات افراد را سنجیدیم نقاطی که در آن جایگاه‌های پارتیزانی می‌بایست قبل از همه گسترش یابند تعیین گردید و غیره... در کلبه‌ای

سرد که نه اجاق داشت و نه چراغ تا نیمه‌های شب مشغول گفتگو و طرح و تنظیم برنامه‌ی کار بودیم. در حالیکه به سخنان عموهو گوش فرا میدادیم با بی‌صبری عملیات آینده‌ی واحدهای مسلح را پیش‌خود مجسم میکردیم. او پیوسته تاکید میکرد: تایکماه دیگر باید عملیات آغاز گردد. واحد باید به حمله‌ی غافلگیرانه بپردازد و اولین حمله باید پیروزمندانه باشد. اولین پیروزی نظامی برای ما بهترین زمینه را برای امور تبلیغاتی تشکیل خواهد داد و اساس آن است روز بعد قبل از عزیمت ما بار دیگر تکرار و تاکید نمود که "مخفیانه و برق آسا دست بکار شویم. باید گاه در مشرق و گاهی در مغرب بطور غیر منتظره ظاهر شویم و همانطور که ناگهانی ظاهر شده‌ایم.

بطور ناگهانی نیز عقب نشینی کنیم و اثری بر جای نگذاریم. پس از عزیمت، ۱۰ بند سوگندنامه را برای اعضاء واحد تبلیغاتی طرح و تنظیم کردم (۱) واحد تبلیغاتی فوراً تشکیل گردید. اعضاء آن و اسلحه‌ی آنان تدارک دیده شد. سی و چهار رفیقی که هسته‌ی اولیه‌ی این واحد را تشکیل دادند از فرماندهان قسمت‌ها و بخشها یا از اعضاء بر جستجوی گروههای مسلح محلی انتخاب شدند. علاوه بر آن، عده‌ای از اعضاء که تعلیمات نظامی خود را در چین به پایان رسانیده بودند و تازه به‌وطن بازگشته بودند نیز جزء افراد این واحد شدند. بدین ترتیب در منطقه‌ی کائوباک - لانگ سه نوع واحد نظامی بوجود آمد. واحد تبلیغاتی و رهائیبخش ویتنام که نیروی عمده مسلح ما را تشکیل میداد. گروههای مسلح بخشها و واحدهای مسلح دفاع از خود دهکده‌ها.

این سه نوع نیروی مسلح عملیات خود را دقیقاً با هم هماهنگ می‌ساختند. من قبلاً به عموهو گفته بودم که حال که واحد مسلح تبلیغاتی طبق نقشه‌ی کمیته‌ی بین استانها عملیات انجام میدهد وظایف و حقوقش در قبال گروههای مسلح محلی در مناطق مربوطه چیست؟ پاسخ چنین بود: باید سر فرماندهی واحدی تشکیل یابد

۱- رجوع شود به جنگ خلق، ارتش خلق

این امر به تحقق پیوست. در جریان پیکار مقاومت جویانه‌ی دشوار و طولانی که خلق ما در مجموع به منصفی ظهور رسانید این راه حل جنگی بطور پیگیر و عمیق اجرا گردید و موفقیت آن نیز بسیار بزرگ بود.

در اواسط دسامبر ۱۹۴۴ - قبل از تشکیل واحد مسلح تبلیغاتی و رهاییبخش ویتنام از عموهو دستوری دریافت داشتیم که روی ورقه‌ی کوچکی نوشته شده بود و در درون یک بسته سیگار پنهان شده بود.

"واحد مسلح تبلیغاتی و رهاییبخش ویتنام در نوع خود بی سابقه است. امیدوارم که بزودی تعداد زیادی مانند آن تشکیل یابد. وسعت آن زیاد نیست ولی آینده‌اش بسیار عالیست. این واحد جنین ارتش رهاییبخش است و شاید راه پیشرویش از شمال تا جنوب بر سراسر کشور ادامه یابد."

دورروز پس از تاسیس واحد، عملیات جنگی خود را آغاز کردیم و در فای کات و نانگان به اولین پیروزی نائل شدیم.

این دو حمله‌ی مستقیم بر پادگانهای دشمن در لای کات و نانگان که به نابودی کامل آندو منجر شد عملیات جنگی برق آسا و پیروز ماندانه‌ای بودند. چون دو پایگاه در مرزهای بین سه استان کائوبانگ - باک کان - لانسک سون قرار داشتند خبر پیروزی‌های ما در همه جا انتشار یافت و سه استان را به شورش واداشت. پس از این پیروزی‌ها، بسوی پایگاه تین توآت روان شدیم تا قدرت واحد را افزایش داده و به یک گروهان برسانیم. از همه سو نیروهای تقویتی فرا رسیدند. گروهان جدید با صفوف مرتب و اسلحه‌های نو و سرنیزه‌های براق در وجود ما سرور و اعتمادی بوجود آورد. پس از اولین پیروزی‌ها در دو پادگان نظامی دشمن (فای کات و نای نگان) مقدار زیادی اسلحه و مهمات به غنیمت گرفتیم.

در آن موقع مهمات برای ما بیشتر از اسلحه اهمیت داشت.

سپس بسوی شمال بخش باک لاک که در مرزهای بین ویتنام و چین قرار دارد. رو نهادیم. نیروهای مسلح ما از دهکده‌هایی که بر فراز کوهها قرار داشتند و اعضاء ملیت مان در آنها بسر میبردند. گذشتند. بهر کجا که وارد میشدیم مورد استقبال

اهالی قرار گرفتیم و مردم با شور و اشتیاق به ما درود میگفتند. مخصوصا مادران اقلیت ملی مان که نسبت به نیروهای مسلح انقلابی احترام زیادی قائل بودند ضمیمانه بر ما درود میفرستادند. در باک بو - بائولاک حمله غافلگیرانه‌ای بر پاسگاه دونک مو کردیم. در جریان این حمله پای من زخمی شد. امپریالیستها تصور میکردند که همه‌ی ما در منطقه بائولاک بسر میبریم از اینرو برای سردر گم کردن آنان برق آسا و مخفیانه به بخش هوآنک هوآتام عقب نشستیم. این عقب نشینی درست قبل از فرا رسیدن سال نو انجام گرفت. در جنگلهای هوآنک هوآ تا م اهالی برای ما اقامتگاه ساخته بودند و انبارهای آذوقه تدارک دیده بودند. افراد زیادی خانواده خود را ترک گفتند و با اینکه برخی کهنسال بودند به جنگل آمده بودند تا نوروز را با ما جشن گیرند. و آن، فام وان دون و رفقای دیگر کمیته‌ی بین استانها از کائوباک - کائولانک نیز به دیدار نیروهای مسلح ما آمده بودند. در باره‌ی ادامه‌ی پیشروی بسوی جنوب بحث و گفتگو کردیم. بلافاصله پس از عزیمت آنان اطلاع یافتیم که در نهم مارس ۱۹۴۵ کودتای ژاپنی‌ها بوقوع پیوسته است. واحد تبلیغاتی رهاییبخش ویتنام روز روشن جنگل را ترک گفت و بسوی جلگه کیم ما پیشروی نمود. در جریان پیشروی پرچم سرخ خود را با ستاره‌ی طلائی بردوش داشتند. اهالی بی‌اندازه خوشحال و سراز پا نمی‌شناختند. بسوی جنوب در منطقه‌ی دلتا رهسپار شدیم. از هر دهکده‌ای که عبور میکردیم در آنجا قدرت انقلابی را تاسیس می‌کردیم. نیروهای دشمن را خلع سلاح میکردیم و بقایای سربازان فرانسوی را فرا میخواندیم که با ما علیه ژاپنی‌ها بجنگند. واحدهای نوین ارتش انقلابی تشکیل شد. کمیته‌ی بین استانها در کائوباک کائولانک فرمان تاسیس قدرت خلق و آغاز جنبش پارتیزانی وسیعی علیه ژاپنی‌ها صادر نمود در بخشهای سوک چیانگ + کائوبانک + بائولاک + نگوین تین + تات که گروهانهای ارتش رهاییبخش تشکیل گردید.

واحدها مسلح محلی بر سوک چیانگ و یا سلسله شهرهای دیگر حمله بردند. در نواوکهای بهنگام سرباز گیری بین جوانان بمنظور ورود به ارتش رهاییبخش بیش از ۳/۰۰۰ نفر داوطلب شدند. این واقعه یک واقعه‌ی تاریخی بود. به پیشروی خود

بسوی جنوب ادامه دادیم ابتدا به چوخو و سپس تر آن ترا آو و رسیدیم . در تران ترآو از دیدن پایگاههایی که از باک سون تا اینجا گسترش یافته بود شادمان شدیم جنگ پارتیزانی آغاز شده بود و در تمام بخشهای استان تا آن نگوین قدرت انقلابی تاسیس شده بود . بدین ترتیب نیروهای مسلح رهائیبخش با نیروهای مسلح رهائی ملی متحد شدند . انقلاب گامی به پیش نهاده بود . جنگ مرگ و زندگی علیه ژاپنی ها جریان داشت . ژاپنی ها شهرهای تای نگوین و باک جانک را اشغال و کوشیدند انقلاب را خفه کنند . آنان پی در پی بر مناطق آزاد شده حمله ور شدند ولی بی نتیجه جنبش انقلابی در کائویاک - لانگ آن جنبشی نبود که امپریالیستهای فرانسوی با لشکرکشی های تروریستی بدان حمله ور شدند . اینک اهالی در مناطق آزاد شده قدرت انقلابی در اختیار داشتند و خلق در سراسر کشور دلیرانه علیه ژاپنی ها بپا خاست . در پانزدهم آوریل ۱۹۴۵ کمیتهی مرکزی کنفرانس نظامی انقلابی شمال ویتنام را در بخش هیپ هوا (واقع در استان باک چیانک) فراخوانده . پس از پایان کنفرانس در جریان بازگشت بسوی چوچو در تظاهرات ماه مه شرکت جستم . در این موقع فاشیستهای آلمانی در اروپا در برابر متفقین تسلیم شدند . سپس خبر رسیده که عمو هو بار دیگر از مرزهای چین گذشته و از همان راهی که برای پیشروی واحد تبلیغاتی تعیین کرده بود عازم ویتنام شده است به سرعت به راه خود ادامه دادیم تا اوراملاقات کنیم . در جریان راهپیمائی از استراحت و توقف چشم پوشیدیم . سر انجام او را در هاکین ملاقات کردیم . پس از آنکه مرا ماء مور تاسیس واحد مسلح تبلیغاتی کرد اینک اولین بار بود که او را ملاقات میکردم . در این مدت چه مشکلاتی که می بایست برطرف گردد . چه پیروزی هایی که از آن موقع تاکنون بدانها نائل شدیم ! با شتاب تمام بسوی اورفتم تا گزارشات را به او بدهم . به او اطلاع دادم که مناطق آزاد شده گسترده تر شده اند . وقایعی را که از زمان فرمان تشکیل واحد تبلیغاتی رهائی ویتنام " تاکنون بوقوع پیوسته بودند به او گزارش دادم . از رشد دائمی جنبش خلق در مناطقی که ما از آنها عبور کرده بودیم او را مطلع ساختیم عموهو با دقت و آرام به سخنانم گوش فرا داد و چهره اش از خوشحالی برافروخته میشد . او گفت

اوضاع جهان نیز برای مامساعد شده است. کار دیگر ما اینست که باید محلی در منطقه کائوباک - لانک یا در منطقه نگوین کوان - تان انتخاب کنیم. در این منطقه باید سازمانهای انقلابی نیرومندی وجود داشته باشد و شرایط جغرافیائی آن نیز مساعد باشد. یک کلام، باید منطقه‌ای باشد که مرکز ما شود، هم برای برقراری رابطه با جهان خارج و هم با سایر بخشهای کشور باید مساعد باشد. انتخاب این منطقه باید فوراً انجام گیرد. وظایف متعددی انتخاب چنین منطقه‌ای را مبرم میسازد ما منطقه تان ترآو را پیشنهاد نمودیم.

تان ترآو منطقه‌ای بود با کوههای برافراشته و جنگلهای پهناور که بین دو استان نگوین کونک - تان نگوین قرار داشت و ازهر جاده‌ای بدور بود. در این منطقه قدرت انقلابی تاسیس گردید و اهالی با اشتیاق تمام از انقلاب پشتیبانی نمودند. هنگامی که اعضاء سازمانهای متعدد خلق برای رهائی ملی اطلاع یافتند که ارگان انقلاب در منطقه آنان متمرکز شده است تعداد کثیری از آنان آمدند تا به اشکال گوناگون به ما یاری رسانند. مثلاً ساختن اقامتگاه برای ارگانهای رهبری؛ ساختن آموزشگاه نظامی - سیاسی ضد ژاپنی و غیره... و عموماً نیز به تران ترآو آمد. پس از اینکه گزارش مفصل اوضاع را شنید ازتصمیم کنفرانس نظامی انقلابی شمال ویتنام که در آوریل اتخاذ نموده بود انتقاد کرده گفت: تقسیم استانها به این همه مناطق نظامی مناسب نیست و مانع سر فرماندهی واحد میشود. اکنون چون منطقه آزاد شده چندین استان را فرا میگیرد (کائوبانک + باک کان + لانگسون + هاجیانگ نگوین کوانک + تان نگوین) بهترست این مناطق را بصورت پایگاهی تحت عنوان منطقه آزاد بنامیم و ارتش خود را ارتش رهائیبخش نامگذاری کنیم. پس از چهارم ژوئن ۱۹۴۵ پیشنهاد نمود که تصمیم کنفرانس نظامی شمال ویتنام تغییر یابد و طرحی برای تشکیل منطقه آزاد تنظیم گردد. همچنین کنفرانسی از کلیه کادرهای منطقه آزاد شده باید تشکیل گردد تا تشکیل سر فرماندهی واحد مطرح شود. در کلیه حوزه‌های جنگی منطقه آزاد عملاً حکومت نظامی برقرار بود و هیچکس نمیتوانست در کنفرانس شرکت جوید. من تنها نفری بودم که به عنوان عضو

دائمی در کمیتهی رهبری منطقهی آزاد که در ترآن ترآو تشکیل شد در نظر گرفته شدم با این سمت، از یکسو با استانهای کائوبانک و باک سون و ازسوی دیگر با خارج و سایر مناطقی که در آنها لوتان نگی و تران وانگ کار میکردند و نیز با کمیتهی مرکزی و سایر بخشهای کشور در ارتباط بودم. هر روز به دفتر کار عمو هو میرفتم تا اوضاع را به او گزارش داده و در مورد کارهایی که باید انجام گیرد با وی مذاکره نمایم پس از اینکه نیروهای رضایتبخش با حمله به پادگان تام اوآیک دستگاه تلفن به غنیمت گرفتند توانستیم رابطهی تلفنی بین محل کارم و دفتر عمو هو که سیصد متر فاصله داشت برقرار کنیم. دو ماه تمام سپری شد. در تان ترآو با توجه به اوضاع جدید و وظایف نوین نشریهی "ویتنام آزاد" را منتشر ساختیم.

طبق تصمیم کمیتهی مرکزی لازم بود که تدارکات مشخصی برای تشکیل کنفرانس ملی حزب و کنگرهی نمایندگان خلق فراهم آوریم. عمو هو تاکید نمود که تدارکات باید برای هر دو کنفرانس چنان فراهم آید که در ماه ژوئیه بتواند تشکیل گردد. او گفت که این کنفرانس بر اساس اوضاع بغرنجی که بوجود آمده باید تشکیل گردد حتی اگر برخی از نمایندگان نتوانند در آن شرکت کنند. در غیر اینصورت نخواهیم توانست پا به پای حوادث سریع پیشرویم. با تمام تلاشهایی که برای تدارک برگزاری این کنفرانس به عمل آوردیم باز کنفرانس در نیمههای اوت تشکیل شد. زیرا، نمایندگان حزب و نمایندگان سایر سازمانهای دموکراتیک در چار چوب جبهه ویت مین نمی توانستند زودتر از این موقع به تان ترآو برسند.

با اینکه عمو هو سخت مشغول بود با وجود این به تمام جزئیات کار و با دقت توجه داشت. او نامهها و اسناد را بدست خود مینوشت و شخصا ماشین میزد. هر کدام با شمارهی مسلسل شماره گذاری شده بود نامهها و قاصدها بطور لاینقطع از سراسر کشور فرا میرسیدند و ارسال گزارشات پیوسته میرم تر میشد. درست در این میان که کارها زیاد بود عمو هو بیمار شد. او چند روز بود که کسل بنظر میرسید و تب داشت. بی آنکه دست از کار بردارد. هر بار که نزد او میرفتم تا در مورد کاری با او مذاکره کنم و از حالش میپرسیدم بسادگی میگفت باید طبق معمول نزد او بروم و

حالش خوبست. ولی من میدیدم که سلامتی او بطور جدی در خطر است. او بسیار لاغر شده بود. یکروز هنگامی که به سراغ او رفتم او را روی تخت خواب در بسترش یافتم. تب شدیدی داشت و هذیان میگفت. ما فقط چند قرص آسپرین و گنه گنه داشتیم که بی تاثیر بودند. او معمولا فقط در هنگام استراحت در بستر دراز میکشید ولی حال ناگزیر شده بود که پیوسته بستری شود. در آن موقع از همکاران نزدیکش من تنها فردی بودم که میتوانستم در آن ترآو باقی بمانم. همینکه متوجه شدم سخت بیمار است اجازه خواستم شبانگاه نزد او بمانم و مراقب او باشم. او نمیپذیرفت ولی پس از اینکه او را مطمئن ساختم که امشب کارم چندان زیاد نیست چشمان تب آلودش را گشود و با جنبانیدن سر، توافق نمود که شبانگاه از او مراقبت کنم.

آن شب در کلبهای که در بدنه‌ی کوهستانی پوشیده از جنگل قرار داشت به هر بار که حمله‌ی تب و ناتوانی او موقتا" بر طرف میشد و حالش کمی بهتر میشد در باره‌ی اوضاع سخن میگفت اکنون لحظه‌ی مناسب فرا رسیده است. قربانی ما هر چقدر باشد و وظایفی که باید انجام دهیم هر چقدر زیاد و دشوار باشند باز نباید این لحظه‌ی مناسب و مساعد را از دست بدهیم.

حتی اگر لازم آید به جنگی پردازیم که سراسر منطقه‌ی ترونک بو به آتش کشیده شود باز باید بجنگیم تا به استقلال نائل شویم. هر بار که چیزی بخاطرش می‌آمد مایل بود که ما آنرا از یاد ببریم. حتی جرات آنرا نداشتیم که فکر کنیم اینها آخرین کلماتیست که بیان میکند ولی بعدا فهمیدیم که او واقعا میخواست است کار ما را به ما گوشزد کند. فقط و فقط کار ما و وظایفی که بایست انجام دهیم مورد توجهش بود زیرا احساس ناتوانی بر او مستولی شده بود. او میگفت که برای قوام و استحکام جنبشلا زمست اعضاء فعال و کادرهای محلی تقویت و پشتیبانی شوند. تاکتیک پارتیزانی اینست که ما باید پیوسته تلاش کنیم همینکه جنبش اوج گرفت آنرا پیوسته تقویت کنیم. در این میان بی اندازه برای استحکام و تقویت پایگاههای خود بکوشیم تا اگر ناچار به عقب نشینی شدیم، پایگاهها پناهگاهی برای ما باشند. در طول شب چندین بار به حال اغماء و بیهوشی افتاد. روز بعد نامه‌ای فوری

برای کمیته‌ی مرکزی فرستادم . همچنین کوشیدم مقداری دارو از اهالی منطقه دریافت نمایم . همینکه به‌من اطلاع دادند در این نزدیکی طبیعی از اقلیت ملی تآی بسر میبرد که با نسخه‌ها و داروهای شرقی در معالجه‌ی تب تجربه‌ی زیادی دارد و معالجه‌اش موفقیت آمیز بوده فوراً بدنبال او کسی را فرستادم . او نبض عموهو را گرفت سپس پیشانی‌اش را لمس نمود . داروئی داد که با خودش آورده بود . دارو غده‌ی گیاهی بود که از جنگل بدست آورده بود . میبایست این غده گیاهی را سوزانیده و خاکسترش را در لعاب برنج پخته مخلوط نمود و خورانید . پس از چند روز بتدریج تب فرو نشست و عموهو توانست به کارش ادامه دهد . با وجود این حتی هنگامی که در کنفرانس ملی حزب شرکت نمود (اوایل اوت) باز هم پریده رنگ و شکسته بنظر می‌رسید .

کنفرانس ملی حزب و کنگره‌ی نمایندگان خلق پایان یافت . از تران ترآو فرمان قیام عمومی به سراسر کشور رسید . من از کمیته‌ی مرکزی دستوری دریافت داشتم که جنگ را تدارک بینم . بلا فاصله در شانزدهم اوت با ارتش رهائیبخش از تران ترآو خارج شدیم تا بر ژاپنی‌ها در تآی نگوین حمله‌ور شویم . این اولین شهری بود که ما بر سر راه خود بسوی هانوی از چنگ دشمن خارج و آزاد می‌کردیم .

اوضاع سریعاً آماده تر میشد . در حالیکه نیروهای مسلح ما ژاپنی‌ها را در تآی نگوین محاصره کرده بودند خبر رسید که قیام در بسیاری نقاط شروع شده است در هانوی قدرت خلق تاسیس یافت . طبق تصمیم نوین ، بخشی از ارتش رهائیبخش به عملیات جنگی خود علیه شهرتای نگوین ادامه دادند و بقیه که من نیز در میان آنان بودم مستقیماً بسوی هانوی پیشروی کردیم . تمام شب در حال پیاده روی بودیم در جریان پیاده روی از کنار مزارع برنجکاری عبور می‌کردیم گاهگاه به آسمان نگاه کرده سیمهای تلگراف را که روی سر ما کشیده شده بود و راهنمای ما بسوی هانوی محسوب می‌شد نظاره می‌کردیم دریائی از پرچمهای سرخ با ستاره‌ی طلائی جابه‌جابه‌ما پیوستند . از مشاهده‌ی این امر که وطن تصمیم گرفته است آزادی و استقلالش را بدست آورد در وجود خود احساس هیجان آورو سرور آمیزی می‌کردیم . پس از کودتای ژاپنی

ها که فرانسویها را برکنار ساختند این دومین بار بود که بر من چنین احساسی غیر عادی و شگرف مستولی میشد. اولین بار هنگامی بود که واحد تبلیغاتی و رهاییبخش ما از جنگلهای انبوه هوآنگ هوا خارج شد و روز روشن وارد جلگهی کیم ما گردید در حالیکه پرچمهای سرخ با ستاره‌ی طلائی روی سرما در اهتزاز بودند.

انقلاب اوت پیروز شد. سراسر کشور سرشار از شوق، بخاطر این عطف در تاریخ خلق ما پایکوبی کرد. ولی از همان روزهای انقلاب مسائل بفرنج گوناگون پدید آمد. عموهو به هانوی بازگشت. هنوز آثار بیماری که در ترآن ترآو بدان مبتلا شده بود در چهره‌اش مشاهده میکردید. با این حال ناگزیر بود که در کنفرانس متعددی شرکت جوید. همه نوع افراد را که به ملاقات او آمده بودند بپذیرد و با آنان گفتگو کند، و بالاخره میبایست به انجام امور مختلف نیز بپردازد. همه روزه تا ساعت ۱۲ یا ۱۳ کار میکرد. نهاری می‌خورد که همان غذای معمولی بود و به تمام کارمندان داده میشد و اغلب سرد شده بود. پس از صرف نهار در پشت میز کارش مینشست و برصندلی تکیه داده اندکی استراحت میکرد. سپس به کار زوزانه‌اش ادامه میداد و کار او تا نیمه‌های شب ادامه می‌یافت. با وجود این به هر کاری که میپرداخت پیوسته دقیق و صائب بود. فقط هنگامی که در خواب عرق‌هایی‌را که روی پیشانی او نشسته بود مشاهده میکردیم میتوانستیم بی ببریم که بی‌اندازه خسته و از پا در آمده است.

اوضاع همانطور جریان یافت که چند سال قبل پیش بینی کرده بود. جهت پیشروی ارتش رهاییبخش ما از شمال بسوی جنوب کشور جریان یافت. پس از پیروزی انقلاب اوت در همه جا نیروهای مسلح رهاییبخش بوجود آمد. در نخستین روزهای انقلاب- هنگامی که استعمارگران فرانسوی درست در جای پای ارتش انگلیسی‌ها وارد ویتنام جنوبی شده و جنگ را آغاز کردند واحدهای متعدد ارتش رهاییبخش عازم جنوب کشور شدند. این واحدها دیگر مانند سابق از ۱۰ - ۱۲ نفر رزمنده تشکیل نمیشد بلکه شامل هزاران جوان میهن پرست از کلیه نقاط کشور میشد که فرمان انقلاب را پیروی کرده و صمیمانه بسوی جنوب کشور میشتافتند، تا علیه، متجاوزین

بجنگند. در آن روزها در سراسر کشور انسان میتوانست ناظر باشد که چگونه جوانان کشور ما به پیش تاختند. در قطارهای طولانی راه آهن سوار شده بسوی جنوب کشورشان عازم شدند تا در آنجا دوش بدوش هموطنانشان در جنوب کشور بخاطر استقلال ملی بجنگند. منظره‌ی این وقایع هیجان انگیز و اطمینان بخش بود و احساس اعتماد را در وجود انسان بر می‌انگیخت.

سپس پیکار مقاومت جویانه‌ی ملی آغاز گردید. در جریان جنگهای سخت و طولانی ارتش ویتنام از مراقبت‌های عمو هو پیوسته برخوردار گردید - درست مانند گذشته یعنی هنگامی که ارتش ویتنام تازه تاسیس شده بود و فقط از واحد مسلح بسیار کوچکی در منطقه‌ی آزاد شده تشکیل میگردد به حق میتوان گفت ارتش ما که از خلق پدید آمد در پرتو آموزشها و نظرات حزب و عمو هو پرورش یافته است. شیوه‌ی عمو هو آن بود که تصمیمات فوری و سر موقع اتخاذ کند: در زمستان ۱۹۴۷ نیروهای چتر باز فرانسوی در نقاط مختلف ویت باک فرود آمدند و هدفشان این بود که به قلب مناطق ما حمله‌ور شوند. در بحبوحه‌ی جنگ به بوروی دائمی کمیته‌ی مرکزی و هوجی مین پیشنهاد شد واحدهای مستقل تشکیل یابد تا این واحدهای مستقل جنگ پارتیزانی را در رابطه با اوضاع جبهه‌ی جنگ تشدید و تقویت نمایند بلافاصله پیشنهاد پذیرفته شد. هنگامی که کمیته‌ی مرکزی در سال ۱۹۵۰ تصمیم گرفت لشکر کشی را در منطقه‌ی مرزی کائولانک آغاز کند عمو هو برای نیروهای مسلح فرمانی صادر کرد که در آن گفته میشد: پیروز شوید! سپس خودش به جبهه آمد. تقریباً از تمام واحدهای ارتش سر کشی نمود و در تمام طول لشکر کشی در جبهه‌ی جنگ باقی ماند. محل اقامتش که پیوسته با جریان جنگ تغییر می‌یافت از یک چادر پنبه‌ای تشکیل میشد که در زیر آسمان برپا میگردد. هنگامی که لشکر کشی شمال باختری آغاز گردید عمو هو باردیگر دستور داد که فرمان هشت ماده‌ای حکومت جمهوری دموکراتیک ویتنام به تمام نیروهای مسلحی که مامور آزاد ساختن مناطق باختری شده‌اند ابلاغ گردد. تمام اعضاء فعال ما که در این لشکر کشی شرکت داشتند هنوز هم بیاد دارند که او در کنفرانس ما شرکت جست. این کنفرانس می‌بایست در باره‌ی چگونگی لشکر کشی تصمیماتی اتخاذ

نماید. حضور او در این کنفرانس فراموش نشدنی است. قبل از آغاز کنفرانس، چندین روز بطور متوالی باران شدیدی باریدن گرفت. تمام جویبارها و رودخانهها طغیان کرده بودند و جادهها غیر قابل عبور شده بود. عموهو ناگزیر بود که برای شرکت در کنفرانس از رودخانههایی که جریان سریع آب آنها انسان را از جا میکند و با خود میبرد عبور کند. با این وجود اوتمام دشواریها و مشکلات را تحمل نمود و برای ما توضیح داد که چگونه مصمم شده است تمام دشواریهای راه را تحمل نماید و از رودخانهها عبور نماید. بسیاری از اهالی محل قبل از او از همان منطقه عبور کرده بودند و نمیدانستند در هنگام طغیان آب رودخانهها چه باید کرد؟ سپس از سر مشق او پیروی کرده و با موفقیت از رودخانهها گذر کرده بودند. از آنجا که ما میدانستیم عبور از رودخانههایی که اینک طغیان کردهاند تا چه حد دشوار است و با وجود این اوتمام این دشواریها را متحمل شده و به کنفرانس ما آمده است سخت تحت تاثیر این احترازی که عموهو برای ما و برای کنفرانس ما قائل شده بود قرار گرفتیم. گذشته از اینها همی ما بهنگام عزیمت بسوی جبهی جنگ این آموزش گرانبها را سر مشق خود قرار دادیم و مصمم شدیم که از دشواری نهراسیم.

این آموزش او - همانطور که تاکید میکرد عبارت بود از قاطعیت در تصمیم، با تصمیمات قاطع انسان میتواند هر مشکلی را پیروزمندانه حل کند.

عموهو برای ما سرمشق انسانی محسوب میشد که با انرژی عظیمی دارای قدرت بسیج کننده است و هیچ چیز در دنیا وجود ندارد که قادر باشد در برابر او مقاومت کند. روزی که او را در کومین اولین بار ملاقات کردم نتوانستم توصیفش کنم ولی اینک میتوانم در باره اش بگویم که او انسانی بود ساده و بی پیرایه: مصمم و مدیر. سالها پیش - بهنگام تاسیس واحد مسلح تبلیغاتی و رهائیبخش پیوسته به ما توصیه میکرد فعال باشید، برق آسا حملهور شوید و پیوسته ابتکار عمل را در دست گیرید. در جنگ با در نظر گرفتن مخفی کاری کامل عملیات انجام دهید، غافلگیرانه ظاهر شوید و غافلگیرانه عقب نشینی کنید، سراسر کشور را از شمال تا جنوب درنوردید. نه سال بعد هنگامی که ارتش انقلابی ما به نیروی مسلح سازمان یافته ای با تعلیمات

و کارورزی عالی و قدرت جنگی بسیار خوبی مبدل گردید و واحدهای مسلح ما دین
بین‌فو را محاصره کرده دشمن را به تسلیم واداشتند پیامی از او دریافت داشتیم که
چنین بود با اینکه پیروزی عظیمی است با وجود این، آغاز کارست .
بطور کلی هر توصیه‌ای که از او در سر موقع به ما رسید اهمیت خاص داشت .
با این وجود ما یقین پیدا کردیم که تمام توصیه‌های او، خواه توصیه‌هایی که در سالیان
گذشته به ما کرد و خواه توصیه‌هایی که همزمان با پیروزی دین‌بین‌فو به ما نمود در
یک چیز مشترک بوده: تدبیر او؛ آرامش و استواری، ایستادگی و بردباری . پیگیری
در مبارزه تا پیروزی .

علاوه بر آن روحیهی برجسته و خلل ناپذیر رزمندگی که از آن ما، حزب ما،
طبقه‌ی کارگر و سراسر خلق ما شده است .

سرود جبهه‌ی آزادی بخش ملی

ویتنام

جنوب وطن را آزاد کنید
همه به پیش جنوب کشور را آزاد کنیم!
مرگ بر یانکی‌ها و مرگ بر خائنین
از جنایت‌ها و خون ریزی‌هایی که
از هنگام تقسیم کشور ما مرتکب شده‌اند
انتقام گیریم .
امواج مکونگ
قله‌ی ترونگ
مدافع شما و کوبنده‌ی دشمن است
برادرانه در مبارزه متحد شویم
برپاخیز، خلق قهرمان جنوب ویتنام
برپاخیز، برپاخیز . برای حمله بر دشمن
اسلحه بدست

سرزمین خودتان را آزاد کنید .
آماده برای هر قربانی
دست خود را بلند کنید
به ویتنام سوگند یاد کنید
به وطن آزاد سوگند یاد کنید .

* *

این سرود پس از تشکیل حکومت جمهوری موقت انقلابی ویتنام جنوبی سرود رسمی کشور شد .

سرزمین نیاکان

اثر: آن دوک (ویتنام جنوبی)

(عضو اتحادیه‌ی نویسندگان و هنرمندان برای رهایی جنوب ویتنام - وابسته به جبهه‌ی آزادیبخش ملی ویتنام جنوبی و برنده‌ی جایزه‌ی ادبی و هنری نگوین دین چیو بخاطر خلق زمان انقلابی و شاهکار "هون دات") .

———— * ————

بیست و سومین روز دوازدهمین ماه بود . سال‌ازدها به پایان نزدیک میشد* . دین سر دبیر روزنامه‌ی محلی به من گفت : نظرت چیست که بسوی دهکده‌ی چئودواوک عزیمت کنی؟ دهکده‌ای استراتژی در آنجا برهم ریخته شده‌است . حال که اهالی از حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن خود را آزاد کرده‌اند شاید بتوانی در آنجا داستانی درباره‌ی اولین روز سال نو بنویسی . برای این کار میتوانی از قایق استفاده کرده و با آن عزیمت کنی

روز بعد با اشتیاق تمام برای مسافرت آماده‌شدم . دهکده‌ی استراتژی چئودواوک آزاد شده است . بنابراین در آنجا دوستان قدیمی خود را از مردو زن که در جریان سالیان متمادی پیکار سخت مشترک با هم آشنا شده بودیم ملاقات خواهم کرد . در اثر عادت حرفه‌ای تصویری در ذهنم نقش میبست و پیش‌خود فکر میکردم که اوضاع آنجا چگونه خواهد بود؟ : دهقانانی که به کلیه‌های خود بازگشته‌اند با چشمانی گریان

تنه‌ی درختانی را که دشمن بریده است در بغل گرفته‌اند. خندق‌هایی که گرداگرد دهکده‌ی استراتژی را فرا گرفته‌اند سیمهای خاردار که از جاکنده و روی هم تلبار کرده‌اند. پاروها و تخته‌های قایق شکسته روی آب رودخانه و لوشده‌اند..... همیشه احساس می‌کردم که گزارشی از آزادی که دوباره بدست آمده بدون ذکر این جزئیات نمیتواند نوشته شود در مورد قایق باید بگویم که تاریخش طولانی است دین و من هر دو غالباً در فکراین قایق بودیم: سالها پیش از دهکده‌ی چئوداوک قایقی به عاریت گرفتیم و دیگر فرصتی نیافتیم که آنرا به صاحبش بازدهیم در آن موقع اوضاع دهکده مسوخیم بود. ما در آنجا بسر میبردیم ولی دیگر سکونت در آن دهکده امکان نداشت. زیرا دشمن گروه روستائی دفاع مسلح از خود** را سازمان داده بود و اعضاء آن در همه جا بدنبال و بیت کنگ، میگشتند. بنابراین ناگزیر شدیم از دهکده خارج شویم. با یک دستگاه تلفن کهنه و یک ماشین پلی‌کپی استقاط بسوی جنگلی که در همان نزدیکی‌ها قرار داشت رهسپار شدیم. خوراک عمده‌ی ما جانوری بود که از جویبار صید میکردیم. این جانور نرم تن "وپ" نامیده میشد. روزها به نوشتن اخبار و چاپ کردن آن مشغول بودیم پنج - شش ماه بعد در اواخر دوازدهمین ماه سال ۱۹۵۹ به ما دستور داده شد که به ناحیه‌ی دیگری عزیمت کنیم و در آنجا روزنامه‌ی منتشر کنیم. به ما گزارش داده شد که شبانگاه قایقی در ساحل رودخانه منتظرمان خواهد بود.

بنابراین، بند و بساط خود را جمع آوری کرده و بر پشت خود نهادیم. از کوره راه‌های پر از لجن جنگلی بسوی رودخانه روان شدیم سراپای هردوی ما خیس شده بود در بیشه‌زاری مخفی شده و منتظر فرارسیدن قایق شدیم یکساعت گذشت، ساعتی دیگر نیز سپری شد و از قایق خبری نشد. پریشان شده بودیم زیرا تنهاراهی که ما مکان داشت از این

* سال ۱۹۶۴ * * چریک‌های مسلحی که رژیم دیم در روستا برای تعقیب میهن پرستان و کشف آنان سازمان داده بود چنین نامیده میشدند. در این داستان از این پس چریک‌های روستا ناهیده خواهند شد.

ناحیه خارج شویم همین رودخانه بود و دستوری که به ما داده بودند فوری بود. سی‌امین روز دوازدهمین ماه و آغاز سال توی قمری بود. در طول ساحل رودخانه راهپیمائی کردیم و دو باره به بیشه زاری که پنهان شده بودیم باز گشتیم سرانجام دین گفت: باید برای رفیقی که میبایست ما را با خود ببرد اتفاقی افتاده باشد... ولی بهتر اینست که بمانیم و منتظر شویم مه غلیظ و خنکی روی زمین می‌نشست. محلی که در آن بسر میبردیم آرام و دو رفته بود هوا چنان تاریک بود که نمیتوانستیم حتی دستمان را مشاهده کنیم. با اینکه سخت به سیگار کشیدن نیاز داشتیم جرات نمیکردیم سیگار روشن کنیم و هر گاه پشمای ما را نیش میزد میکوشیدیم حتی الامکان بی‌سروصدا آنرا بکشیم. از بیشه زار با اشتیاق و بی‌صبری به رودخانه مینگریستیم و در انتظار قایق بودیم. پس از مدتی دین گفت: ،، شاید بهتر باشد که بکشیم قایقی از اهالی دهکده به عاریت بگیریم من با او موافقت کردم و بسوی دهکده روان شدم. دین هنگام عزیمت من گفت: مواظب باش اکنون بهیچوجه موقع کشته شدن و یا به اسارت افتادن نیست.

با نارنجکی در دست از بیشه زار خارج شدم. اولین نفری که به فکر رسید عمو تام بود که خانواده‌ی او در تیره‌ترین روزهای انقلاب وفادار مانده بودند. عمو تام تقریباً هفتاد سال داشت ولی سالم و نیرومند بود. او تنها مردی بود که در دهکده‌ی چتو دواک به سنت قدیمی‌ها موهای بلندش را گره زده بود هنگامی در این دیار که بعداً "دهکده جتو دواک" نامیده شد ساکن گردید که استخوان پلنگها و گرازها درون کلبه‌ی بومی‌ها یافت میشد هنگامی بود که پلنگها و گرازها در پی انسانها بودند و پرندگان نیمه‌های شب فریادهای عجیب و غریبی میکردند... بونک... بونک... کروی... کروی... این مرد که نسل نمونه‌ی زنده‌ی تاریخ منطقه‌ی "اومین" جنوبی محسوب میشد. شکارچی ماهری بود، شاماش چنان تیز بود که شهرت داشت کافیس آب رود خانه را صبحگاهان بوکند تا در یابد که شب گذشته روباه یا گرازی برای نوشیدن آب آمده است یا نه. هیکل این مرد که نسل بی‌اختیار ما به یاد جنگلها، نزارها و آب دریا و زمینهای

حاصلخیز می‌انداخت. هنگامی که به محل ماهیگیری رسیدم قایقی با پاروهایش در آنجا قرار داشت. میخواستم بسوی خانه‌ی عمو تآم بروم که ناگهان صدای عوعوی سگها و قدمهای سریع و سپس صدای عمو تآم را شنیدم. کیست؟. به آهستگی پاسخ دادم منم. عمو تآم مرا به محل تاریکی کشانید و گفت که چریکهای روستا هم اکنون برای گشت از اینجا گذشتند. به او اطلاع دادم که ما در چه وضع دشواری قرار گرفته‌ایم و از او خواهش کرده که قایقش را به ما عاریت دهد. او فوراً موافقت کرد. بسوی قایق بازگشتم. متأسفانه قایق با طناب به ساحل بسته نشده بود بلکه با زنجیری آهنی محکم شده بود. همینکه آنرا بدست گرفتم سرو صدا کرد. درست در همین هنگام صدای پای چند نفر بگوשמ رسید و عمو تآم سرفه کرد. خطر نزدیک می‌شد زنجیر را محکم کردم و نفس در سینمام حبس شد، قلبم داشت از جا کنده می‌شد همین که چریکهای روستا از آنجا گذشتند زنجیر قایق را تا آنجا که امکان داشت به آهستگی باز کردم. سپس پاروزنان قایق را به محلیکه دین در آنجا منتظر مانده بود رسانیدم. آن شب که شب ما قبل سال نوبود من و دین هر دو با قایق عمو تآم از دهکده چئودواوک خارج شدیم. هنگامی که در وسط راه بدنبال طنابی می‌گشتم یک تیکه‌ی بزرگ شیرینی برنج و دو بسته چای مرغوب یافتیم که در زیر تخته‌ای پنهان شده بود. شیرینی هنوز گرم بود و نشان میداد که از پختن آن مدت زیادی نگذشته است از یافتن آنها متعجب شدیم. احتمال میرفت که عمو تآم آنها را میخواست به برای خویشاوندانش ببرد. قایق را نتوانستیم به صاحبش باز گردانیم. تدارکات برای قیامتهای محلی وقت ما را گرفته بود. سپس دشمن تمام فشارش را بر دهکده‌ی چئودواوک وارد آورد زیرا در آنجا چندین پاسگاه تاسیس کرده بود. بزودی دهکده به دهکده‌ی استراتژی مبدل گردید.

اینک بار دیگر درسی امین روز دوازدهمین ماه بسوی دهکده چئودواوک باز می‌گشتم در دهکده زندگی پر جوش و خروشی بر پا بود. زنان در ساحل رودخانه در حالیکه مشغول شستن قابلمه‌ها و پیاله‌ها بودند می‌گفتند و می‌خندیدند. کودکان به گروههای کوچک تقسیم شده میرقصیدند و آواز میخواندند. اهالی در آسیایی که

با دست کار میکرد مشغول آرد کردن بودند. دود از دودکش دهکده‌ها هوا میرفت. سیمهای خاردار را مشاهده کردم ولی بر خلاف تصور روی هم تلنبار نشده بودند بلکه گرداگرد دهکده کشیده شده بود حتی خندقها و سنگرها برجای مانده بودند. تابلوئی بر ساحل رودخانه نصب شده بود که رویش نوشته بودند برای دفاع از دهکده‌مان "حال دهکده‌ی استراتژی در خدمت به امر دیگری قرار گرفته بود! شب فرا میرسید. از اجاق آشپزخانه‌ها شعله زبانه میکشید و از پشت‌بام روشنی آن به چشم می‌خورد. فکر کردم اهالی مشغول پختن شیرینی برنج برای عیدت هستند. با اینکه هوا تاریک شده بود به آسانی محل ماهیگیری عمو تآم را یافتم ولی حال در ساحل رودخانه خندقی با چهار ردیف سنگر حفر شده بود. فقط باریکه راهی در در حصار سیمهای خار دار بمشابهی گذر گاه باز گذاشته شده بود. قایق را بسوی ساحل راندوم و به قرارگاهش با زنجیر بستم زنجیر آهنی سروصدا میکرد ولی سرو صدای زنجیر دیگر مانند گذشته مرا پریشان نمیکرد. این سروصدا آمدن مرا به عمو تآم خبر میداد. آزادی چیز قابل لمسی شده بود که انسان میتواندست احساس کند. همانند سروصدای زنجیر آهنین یک قایق، همین آگاهی عمیق برآزادی را در تمام طول جادمای کمی پیمودم و بسوی خانه‌ی عمو تآم میرفت حس کردم. در این جاده دشمن همیشه به گشت میپرداخت.

اولین مردی که ملاقاتش کردم عمو تآم نبود بلکه پسرش های‌کان فریادی کشید و از جا جهیده بسوی من آمد. شانه‌های مرا فشرده و با نگاهی پریشان مرا انداز و ر انداز کرد و گفت:

خدای من! ی‌آی!

آری های، منم.

چند سالیست که تو از دهکده‌ی چودواوک خارج شده‌ای. کجا بودی؟

تقریبا همه جا. حال شما چطور است؟ عمو تآم کجاست؟

پدرم؟ ناگهان ساکت شد. سپس با لحنی خشک و قاطع گفت. او در گذشت. از شنیدن این حرف گیج شدم. بی‌آنکه سخنی گوید دست مرا گرفت و بسوی نیمکت

کشانید. یکی از پارتیزانها گفت:
بگذار بعداً از روزهای گذشته سخن گوئیم. قبل از همه بنشین نوشیدنی
بنوشیم!

نشستم. حال، همه را بجا می‌آوردم. پارتیزانی که اکنون سخن میگفت تا دو آونگ
نامداشت. او سابقاً عضو چریکهای روستا بود. در یکی از حملات غافلگیرانه بر قرارگاه
ما تا درست روی حفرهای که در آن مخفی شده بودم پا نهاد خم شد و مقداری
شاخ و برگ روی حفره کشید و با آهستگی گفت: مرد! ساکت باش! دیگران را نیز از
دوران گذشته میشناختم. اکثر آنها با چوبدستی ما را تعقیب میکردند ولی در واقع
موثرترین محافظین ما بودند. آنها تیره‌ترین دوران را در هنگامی که دهکده بوسیله
سیمهای خاردار محصور شد گذرانیده بودند. اینک دهکده به دهکده‌ی مقاومت مبدل
شده بود و افرادش پارتیزان شده و از آن دفاع میکردند. آنها یک پیاله عرق به
من دادند و بر من آشکار گردید که عرق برنج دهکده‌ی چئودواوک مانند گذشته صاف
و روشن است. به حبابهای کوچکی که از ته پیالهام بالا میجهیدند خیره شده بودم
و با نگرانی در فکر عمو تام بودم. هیچ یک از آنها نگفتند که عمو تام چگونه در
گذشته است. در این میان یکی از پارتیزانها گفت: بآی پیالهام را خالی کن. من
پیاله‌ی عرق را به آهستگی و جرعه جرعه مینوشیدم. همینکه پیاله‌ی عرق خالی شد
میخواستند دوباره آنرا پر کنند.

متشکرم: به اندازه‌ی کافی نوشیدم. باید براه افتم.

کجا میخواهی بروی عید است. های‌کان بسرعت و با تاکید خطاب به من گفت
داستانش را تعریف خواهم کرد. نوشیدن پارتیزانها چندان طولی نکشیده و به پایان
رسید. بزودی با تفنگهایشان رفتند. همسر کان مقداری برنج برای ما آورد و خطاب
به شوهرش گفت: من به جلسه‌ی زنان میروم. میخواهیم در باره‌ی اینکه چه هدیه‌هایی
باید برای افرادمان در ارتش رها بخش بمناسبت عید نوروز ببریم با هم مشورت کنیم
از های کان در باره‌ی مرگ پدرش پرسیدم او فوراً به سؤال من پاسخ نداد. پس از
مدتی سکوت و تفکر جریان مرگ پدرش را چنین شرح داد:

همان شبی که تو قایق را بردی پدرم میخواست برای شما چند تیکه شیرینی برنج و مقداری چای برای عیدت بیاورد. او چهار تیکه شیرینی برنج که مادرم تازه پخته بود برداشت و در قایق پنهان ساخت ولی نتوانست حرکت کند زیرا نگهبانان تقریباً لاینقطع مشغول گشت بودند. گفتم هنگامی که شیرینی را در قایق یافتیم هنوز گرم بود برادر! بنظرم بدکاری شد که امروز امروز قایق را پس آورده‌ام. های چیزی نگفت. هنگامیکه چهره‌اش را بالا گرفت چشمانش اشک آلود و قرمز شده بودند. بی آنکه درباره‌ی قایق سخنی گوید ادامه داد: پدرم سال پیش در گذشت در آن موقع اهالی را به دهکده‌های استراتژی می‌چپانیدند ولی هیچکس حاضر نبود بدانجا رود منزل ما در این دهکده اولین خانهای بود که سربازان می‌آمدند. ولی پدرم همیشه بهانه‌ای می‌تراشید که از اینجا نقل مکان نکند. او می‌گفت: اگر ما تسلیم شویم. دیگران نیز تسلیم خواهند شد چون ما از جا تکان نخوردیم تمام اهالی دهکده نیز از رفتن سرباز زدند. سربازان از این مبارزه‌ی پیگیر و دائمی بتدریج خسته و درمانده شدند اولین بار که سربازان آمدند پدرم به آنان گفت: من نمی‌خواهم وطنم را ترک کنم درست مثل شما. بنابراین مرام‌جور نکنید. من از اینجا نخواهم رفت. هنگامیکه سربازان بار دیگر آمدند، تهدید کردند که خانه را آتش خواهند زد پدرم خنجر را برداشت و در وسط اطاق بر زمین فرو برده گفت: این را می‌بینید! جدی می‌گویم. هر یک از شما برادران جوانم که جرات کند به یک تیکه نی سقف اطاقم دست درازی نماید او را خواهم کشت. پدرم آهسته سخن می‌گفت و سربازان را برادران جوانش نامید هیچکدام جرات نکردند خانه‌ی ما را خراب کنند. سرانجام به منزل همسایه‌ی ما که بیوه زنیست و خانم سائو نامیده میشود رفتند. او نیز اطاعت نکرد. سربازان او را تهدید نمودند که همه چیز را آتش خواهند زد بلافاصله بیوه‌زن با کودکانش وسط اطاق نشست و گفت: پس خانه را با ما یکجا آتش زنید سربازی که مشعل در دست داشت نمیدانست چکار کند. و بالا خره مشعل را روی زمین انداخت. بخشدار محل "سون" از خشم برخود می‌پیچید. او افسر فرماندهی پست نظامی را را در چنودوک از کار برکنار ساخت و شخص دیگری را که آدم بسیار بد جنسی بود و دوم نامیده میشد بجای او منسوب

کرد. روزی که دوم فرا رسید گفت: اگر من نتوانم این جماعت را به زانو در آورم - کارم زار است. روز بعد سربازانش را جمع آوری نمود و بسوی دهکده‌ی ما آمد پدرم روی همین نیمکت در انتظارش نشسته بود. میدانستم که دوم. آدم فوق العاده خشنی است و از اینرو تبری را پشت درباطاق پنهان ساختم. البته که آنها ابتدا به خانه‌ی ما آمدند. دوم تازه وارد منزل ما شد که گلوله‌ای با طپانچه‌اش شلیک کرد سپس نعره کشید: این خانه مال کیست؟

پدرم پاسخ داد: مال من است، افسر وارد خانه شد او سراپای پدرم و مرا ور انداز کرد، با طپانچه به ما اشاره کرد و گفت: که اینطور این افراد شما ها هستید؟ میدانید که چرا بدینجا آمده‌ایم؟ پدرم پاسخ داد: آری، لحظهای صبر کنید، دوم تصور میکرد که پدرم ترسیده است. به افرادش نگاهی انداخت و سرش را با غرور و نخوت جنبانیده روی نیمکت نشست. پاهایش را روی هم انداخت و به تخت خواب تکیه نمود. سیگاری آتش زد و گفت: خوب. بند و بساطت را جمع کن. آیا قایق داری؟ پدرم پاسخ داد: آری، دارم. ولی پدرم برای جمع آوری بند و بساطی که داشتیم نرفت. برای براه انداختن قایق نیز نرفت گنجه‌ی لباس را گشود و پالتوی سیاه ابریشمینش را که فقط بمناسبت جشن تولد اجداد مقدسمان می‌پوشید از گنجه بیرون آورد. به آهستگی آنرا پوشید. با دقت پالتو را برتن کرد. چین را با دست صاف نمود. موهای بلندش را که بصورت گره‌ی پشت سرش بسته بود باز نمود. سربازان با تعجب این صحنه را مشاهده میکردند ولی پدرم توجه‌ی به آنها نداشت، تمام توجه پدرم بکاری بود که انجام میداد. همینکه کارش پایان گرفت چند شمع کافور برداشت و به من گفت که عبادتگاه خانه را روشن کنم. در من هیچانی بوجود آمده بود و دستهایم میلرزیدند. پدرم شمع‌ها را روشن نمود و بدست گرفته در برابر عبادتگاه زانو زد. سپس آهسته و با وقار مناجات کرد:

ارواح اجداد مقدسمان و ارواح شهدای انقلاب! *

* در وصیت‌نامه‌ی هوچی‌مین نیز چنین کلماتی را میخوانیم. گوئی سوگند به اجداد و نیاکان در نزد ویتنامی‌ها اهمیت زیادی دارد.

این زمین و این خانه را شما به من داده‌اید: شما اجداد مقدس و انقلاب! حالا اینها میخواهند مرا از سرزمین اجدادی بیرون رانند ولی من اجازه نخواهم داد که چنین کاری کنند. بهترست که کشته شوم.

در برابر شما سر تعظیم فرود می‌آورم و از شما خواهش مندم که شاهد من باشید ناگهان افسر نعره کشید: پوزه‌ات را ببند: برای اعصاب او غیر قابل تحمل شده بود. ولی پدرم کار خود را به پایان رسانیده بود. به گوشه‌ی اطاق رفت، خنجرش را برداشت و برگشته بسوی افسر آمد و گفت: خوب، کار من پایان گرفت از من چه میخواهی؟" افسر رنگش سفید شد. بی‌آنکه سخنی گوید طپانچه‌اش را بسوی پدرم نشانه گرفت. پدرم فوراً خنجر را بلند کرد. من تبر را که پشت درب اطاق پنهان کرده بودم برداشتم سربازان گلنگدن تفنگهایشان را کشیدند پدرم باهستگی بسوی - افسر میرفت و افسر عقب عقب میرفت دستهای افسر میلرزیدند. ناگهان کلولهای شلیک کرد. و خون از چهره پدرم فوراً زد. پدرم بایکدست چهره‌اش را پوشانید و تلو تلو خوران بسوی افسر پیش میرفت. ناگهان افسر برگشت و پا بفراز نهاد ولی من مهلت ندادم که از در اطاق خارج شود. تبر را محکم بر پشت او کوبیدم افسر نعره‌ای کشید و با شکم روی زمین در غلطید.

های ساکت شد پیاله‌اش را پر کرده پیاله از عرق لبریز شد، سپس پیاله‌ی خالی شده را با حرکتی سریع روی تختخواب نهاد و به تاریکی شبانگاه خیره شد سایه‌ای بر دیوار اطاق مدتی بی‌حرکت ماند آهسته پرسیدم: سربازان چه کردند؟ آیا تیراندازی نکردند؟ های سرش را تکان داد گفت: نه، من به آنها حمله ورنشدم تبرم را کناری انداختم و سوی پدرم رفتم دیگر نفس نمی‌کشید. سربازی خنجر پدرم را برداشت و به من داده گفت. فرار کن! ما جریان را فیصله خواهیم داد. من با تعجب به او نگاه کردم ولی دو سرباز دیگر نیز مرا فراخواندند که فرار کن سپس پدرم رابه گوشه‌ای کشانیده و او رابه دیوار تکیه دادند. یکنفر نیز تبر را برداشت و در کنار پدرم قرار داد. فوراً فهمیدم که منظور آنها چیست. خنجر را برداشته و فرار کردم همینکه از خانه خارج شدم شنیدم که سربازان فریاد می‌زدند. سگ‌پیر افسر را کشت!

یکماه بعد زندانی شدم. ولی هیچکس جز سربازان نمیدانستند که من افسر را کشته‌ام پس از آنکه آزاد شدم به دهکده بازگشتم. دورتا دور دهکده را سیم خاردار محاصره کرده بود. پس از مرگ پدرم دیگر هیچکس حاضر نشد از دهکده بیرون رانده شود. از اینرو سربازان با سیم خاردار آمده و سراسر دهکده را به دهکده‌ی استراتژی مبدل ساختند. تقریباً یکسال تمام مبارزه‌ی دائمی در جریان بود. گاهی مجبور بودند که یک سپاه کامل سرباز بفرستید. و بالاخره.....

در اینجا های کان سخنش را برید و از من پرسید: آیا میدانی که ما چگونه دهکده‌ی استراتژی را نابود کردیم؟ دقیقاً نمیدانم کان خندید و گفت: تقریباً غیر عادی بود ما روز روشن آنرا منهدم کردیم. چی؟ های کان خندید و سرش را تکان داده گفت، آری روز روشن و تفریحش بیشتر بود. علاوه بر این، در غیر اینصورت نیروهای مسلح نمیتوانستند در این اقدام شرکت جویند.

نیروهای مسلح؟ کدام نیروهای مسلح؟

البته نیروهای مسلح رهاییبخش؟ میدانی، هرگاه بخواهیم در اینجا یک دهکده‌ی استراتژی را بر هم ریزیم باید در آن واحد و همزمان با آن پاسگاههای نظامی را نیز در هم کوبیم. از اینرو ارتش رهاییبخش در خواست نمودیم که به ما یاری رساننده دشوارترین کارها این بود که آنها را در دهکده پنهان کنیم، چی در دهکده؟ چرانه؟ چندان هم دشوار نبود، هر خانواده‌ای که ما از آنها پرسیدیم فوراً موافقت کرد گفتند: خوب، ولی بشرطی که حسابی آنها را نابود کنید. پاسخ دادم: البته همه را حسابی نابود خواهیم کرد سپس اهالی گفتند: حال که چنین است ما ارتش رهاییبخش را زیرپشه‌بند هامیان پنهان خواهیم کرد. همینکه سربازان را نابود کردند دهکده را خراب خواهیم کرد. شبانگاه ارتش رهاییبخش را به دهکده هدایت کردیم فردای آن شب همینکه سربازان مزدور از پاسگاهها آمدند و به گشت پرداختند نیروهای مسلح ما از پشت پشه بندها خارج شده بر آنان حمله بردند و باتفنگهایشان آنها را درو کردند. سربازان مزدور در جاده‌ی دهکده مانند پشه کشته شدند. حتی یکنفرشان

نیز نتوانست به پاسگاه بازگردد. تعداد اندکی از سربازان مزدور در پاسگاه باقی مانده بودند که تسلیم شدند. پاسگاه‌ها با خاک شدند ولی دهکده‌ی استراتژی را همانطور که بود برجای نهادیم. اکنون در خدمت ماست نه؟ آنان.

های‌گان از سخن گذشتن باز ایستاد، ولی مدتی صدای شلیک گلوله‌های تفنگ‌ها نعره‌ی سربازان مزدور و صدای ترسان عموتام در گوشم طنین افکن بود. ارواح اجداد مقدسمان و شهدای انقلاب. از جا بلند شدم. گوئی زمین زیر پایم گرم و زنده است و در افکارم خنده‌ای خونین نقش میبست.

همینکه بسوی های‌گان باز گشتم دیدم در برابر همان عبادتگاهی که پدرش زانو زده بود نشست و مناجات میکند بوی شمع کافور فضا را پر کرده بود و به‌مشام میرسید. سال نو آغاز گردید.

پایان



دیجیتال کننده: نینا پویان